

" به شما نیاز نداریم "



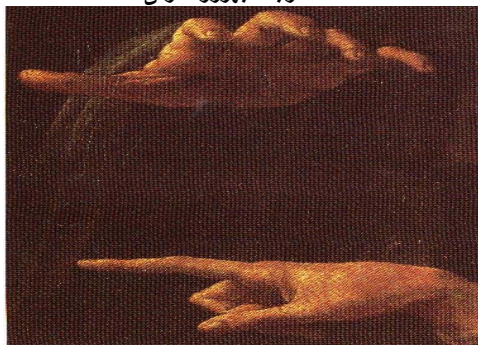
پرستار دانمارکی در حال انجام خدمتی که از نظر محاسبات بازاری " اقتصادی " نیست.
بقیه در صفحه 11

* دیدگاه *

از لایله کتاب ها

اسرائیل در آئینه تاریخ

اریک رولو، Eric Rouleau روزنامه نگار و سفیر پیشین فرانسه
ترجمه بهروز عارفی



بقیه در صفحه 9

اطلاعیه کمیته مرکزی سازمان به حمایت فعال از مبارزات کارگران هفت تپه برخیزیم!

۱۲ روزمبارزه ۱۲ روز اعتصاب!

بقیه در صفحه 2

آیا مارکس همچنان روز آمد است؟

در بزرگداشت یکصد و پنجمین سالگرد درگذشت
کارل مارکس

گفتار تلویزیونی آقای روبن مارکاریان

بقیه در صفحه 3

آیا مارکس همچنان روز آمد است؟

نگاهی به نظرات مارکس در بزرگداشت یکصد و پنجمین سالگرد درگذشت وی
گفتگوی رادیو - تلویزیون برابری با آقای اکبر معصوم بیگی

بقیه در صفحه 4

آزادی پوشش، حقی گم شده!

لاله حسین پور

بقیه در صفحه 6

مبارزه علیه بهره کشی یا برای بهبود بهره وری؟

نگاهی به گفتگوی دوتن از فعالین سندیکای شرکت واحد و عباس عبیدی*

تقی روزبه

بقیه در صفحه 8

برخی اخبار کارگری

در صفحات 2 ، 4 ، 11 و 12

اطلاعیه کمیته مرکزی سازمان به حمایت فعال از مبارزات کارگران هفت تپه برخیزیم!

۱۲ روز مبارزه ۱۲ روز اعتصاب!

دور جدید مبارزات کارگران هفت تپه وارد یازدهمین روز خود شده است. مبارزه هم چنان ادامه دارد و رژیم هم چنان به مطالبات کارگران بی اعتنایی کرده و به سرکوب خشن، ضرب و شتم باباتون لگد و پرتاب گاز اشک آور و دستگیری آنها می پردازد. کارگران پس از تحصن و اعتصاب در محل کار، همانطور که از قبل اعلام کرده بودند مبارزه خود را به سطح شهرشوش و جلوی فرمانداری و سپس راه پیمانی خیابانی کشانده اند. همسران و فرزندان کارگران که بیش از خود کارگران طعم تلخ نگرافتن حقوق چندرغازیدران ویا شوهرانشان را لمس می کنند، نیز در این راه پیمانی ها، پایپای آنها زخم ضربات پلیس را براندام های نحیف خود لمس می کنند. چرا که حتی دراز کشیدن کارگران در برابر پیشروی ماشین های پلیس به سوی زنان و فرزندان شرکت کننده در اعتراضات، نمی تواند از یورش نیروهای سرکوب بسوی زنان و فرزندان جلوگیری کند. آنها شعار می دهند: "معیشت زندگی، حق مسلم ماست"، کارگر هفت تپه ایم، گرسنه ایم گرسنه". "این بچه گرسنه، وعده سرش نمی شه" و....

با این همه علیرغم همه این مبارزات پرشور و ستایش انگیز کارگران و علیرغم استفاده از تاکتیک های درخشان درون مؤسسه ای و نیز در سطح شهرشوش، و نیز علیرغم بکارگیری انواع و اقسام فشارها و تهدیدها و تفرقه افکنی ها از سوی رژیم برای درهم شکستن این حرکت، مبارزه هم چنان ادامه دارد و کارگران هنوز نتوانسته اند خواست های خود را به رژیم تحمیل کنند.

براستی چه باید کرد؟ روشن است که حمایت گسترده و همه جانبه از سوی همه کارگران و همه فعالان داخل و خارج و جلب حمایت هر چه بیشتر جنبش های جهانی و محکوم کردن هر چه بیشتر بدمنشی رژیم اسلامی ضرورت نخست است. اما علاوه بر این و در راستای تحقق آن باید به جنبه های دیگر این حرکت و به برطرف کردن نقاط ضعف آن نیز اندیشید:

تاکتیک رژیم فرسوده کردن کارگران و به عقب راندن آن هاست و کارگران نیز علاوه بر حقوق معوقه، تغییر مدیران شرکت و تغییر سیاست های رژیم را می طلبند. نقطه ضعف اصلی، عدم تناسب آرایش نیروی کارگران با آرایش دشمن مقابل خود از یکسو و با ماهیت و سطح مطالبات کلان خود از سوی دیگر است

شکاف اصلی بین ماهیت فراگیر و کلان مطالبات با آرایش محدود نیرو قرار دارد. در حالی که دشمن طبقاتی و سرکوبگر متمرکز و یک پارچه عمل می کند، آرایش کارگران به مثابه یک طبقه از انسجام و یک پارچگی لازم برخوردار نیست. در شرایطی که کارفرمای رودر روی کارگران دولت است و زور اقتصادی و غیر اقتصادی یک جاعمل می کند، و در اوضاعی که "استمزدهای معوقه" یک تهدید بالفعل و بالقوه فراگیر بوده و شامل تعداد کثیری از کارگران است، و در حالی که خواست تغییر سیاست های اقتصادی و وارداتی رژیم و مبارزه علیه "مافیای شکر" نیز به نوبه خود یک سیاست کلان و فراموردی است، در هنگامی که این مسائل بطور اخص دامنگیر همه کارخانه های قند بخصوص در خوزستان است، و در حالی که خواست عزل حراست و مختومه اعلام کردن پرونده سازی و پرونده های قضایی و... نیز مشخصا خواست های سیاسی می باشند، اما در برابر آن ها آرایش کارگران نیشکر هفت تپه فقط متکی بر نیروی خود است و حتا از ماهانگی و همبستگی لازم در سطح کارخانه های قند خوزستان که بطور مستقیم دهها هزار نفر را در برمی گیرد، نیز برخوردار نیست. البته شرکت نیشکر هفت تپه بدلیل وسعت و ابعاد خود بعنوان یک پروژه باصلاح ملی و در ارتباط مستقیم با اشتغال هزاران نفر و غیر مستقیم صدها هزار کارگر، قرار دارد. و همین گستردگی، راز مقاومت و پایداری تاکتونی آن در طی سال های اخیر را توضیح می دهد. اما باین وجود، همانطور که تجربه هم نشان می دهد، این اهرم ها به تنهایی برای به عقب راندن رژیم در توازن قوای کنونی کافی نیست. در واقع بزرگترین ضعف مبارزات کارگران آن است که برای مطالباتی ماهیتا کلان و کارفرمایی فرامحلی، اساسا به نیروی محلی خود تکیه کرده اند. و حال آن که می توانند و باید بتوانند در کنار مبارزات پرشور، مهم و ارزنده کنونی خود، پایگاه مقاومت و مبارزه را از طریق

تدارک و تمرکز لازم حول این مهم، لافاقل در میان کارگران قند خوزستان - کارخانه هانی که مسائل و دردمکامی بسیار مشابهی دارند - بگسترانند. و بدانند که اگر هم هنوز حدت بحران آن ها به نقطه جوش هفت تپه نرسیده است، این شتر هر چه زودتر در کنار درب خاتنه آنها نیز زانو خواهد زد و درک مشترکشان را با صدای رساتری فریاد خواهد زد. اگر کارگران این رشته-لافلاقل در خوزستان- نتوانند با طرح خواست ها و اقدامات مشترک، قدرت تحمیل مطالبات خود را بالا ببرند، بی شک این مبارزات پرشور به تنهایی راه به جایی نخواهد برد و حتا در صورت داشتن دست آوردهای اندک، با توجه به ابعاد و خامت بحران و ماهیت سبعانه رژیم پایدار نخواهد ماند. بنابراین محدود ماندن دامنه اعتراض به کارگران هفت تپه، و در این مورد مشخص فقدان اقدام هماهنگ و ابراز همبستگی عملی در میان کارگران قند و شکر خوزستان ضعف اصلی و پایه ای را تشکیل می دهد و حتا در انطباق با تجربیات بدست آمده مبارزات سال های اخیر نیست. و بدیهی است که به اندازه اهمیت مبارزات صورت گرفته و در حال جریان، تلاش کارگران و فعالین کارگری برای ترمیم نقطه ضعف فوق، از اهمیت پایه ای و راهبردی برخوردار است. اما در کنار و مکمل آن اعلام حمایت و همبستگی فوری و هر چه بیشتر بخش های دیگر کارگری و فعالان کارگری از این مبارزه باشکال گوناگون و بهر شکل ممکن، و نیز حمایت سایر جنبش های اجتماعی و هم چنین پشتیبانی فعال نیروها و جریانات ترقی خواه و چپ اپوزیسیون و جلب هر چه بیشتر حمایت جنبش های جهانی از مبارزات پرشور کارگران هفت تپه از اهمیت زیادی برخوردار است.

کارگران، زحمتکشان، و مدافعان کارگری!

با تمام توان خود به حمایت و دفاع فعال از مبارزات نابرابر کارگران شرکت هفت تپه بر علیه رژیم ضدکارگری برخیزیم. مبارزه و خواست های کارگران هفت تپه، صرف نظر از رنگ و ویوی طبیعی و محلی خود، مبارزه و خواست های همه کارگران و همه زحمتکشان است. آنها را تنها نگذاریم!

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) 28-02-87- 2008-05-17

به نام خدا، به نام ملت بزرگ ایران و به نام کارگر

بیانیه کارگران شرکت لوله سازی اهواز

در دفاع از کارگران شرکت کشت و صنعت هفت تپه

چهارده روز از اعتصاب کارگران شرکت کشت و نیشکر هفت تپه می گذرد. متأسفانه باز هم نیروهای نظامی و امنیتی به جای برخورد با عوامل فاسد اقتصادی و مافیای شکر، با باتون و گاز اشک آور به جان هموطنان عزیزمان در شهر شوش افتاده اند و حتی به زن و فرزندان بی دفاع آنان رحم نکرده اند و این در شرایطی است که مسئولین جمهوری اسلامی همواره از دولت اسرائیل به بهانه های گوناگون در خصوص حمله به فرزندان و زنان انتقاد می کنند و همیشه با نشان دادن صحنه هایی سعی در دفاع از مردم فلسطین و لبنان می کنند. ولی طی روزهای گذشته هنگامی که کارگران شرکت کشت و نیشکر هفت تپه برای احقاق حقوق خود به همراه همسران و فرزندانانشان به خیابان های شوش آمدند و با شعار گرسنه ایم گرسنه، نیرهای انتظامی ندای برادر نظامی حمایت، حمایت آنان را با شلیک گاز اشک آور پاسخ داد. شرم بر شما باد که این گونه به جان زنان و فرزندان می افتید که جزء دریافت حقوق قانونی خود خواسته ای ندارند.

کارگری که هیچگاه نگفته است در صدد براندازی نظام است، کارگری که هیچ گاه به فکر آشوب نبوده، کارگری که برای گردش چرخ اقتصاد ایران از هیچ تلاشی دریغ نکرده است، کارگری که در زیر گرمای طاقت فرسای خوزستان جان می سپارد، کارگری که خانواده شهید است، کارگری که خانواده اش گرسنه شب را به روز می رساند، کارگری که جانباز شیمیایی است، اما برای گرفتن حق خود با باتون روانه بیمارستانش می کنند.

ما کارگران شرکت لوله سازی اهواز که چندین ماه است حقوق نگرفته ایم و شرایطی مشابه با کارگران هفت تپه داریم با اعلام حمایت از اعتراضات قانونی در هفت تپه، اقدامات سرکوب گرانه را محکوم و خواستار پایان دادن پرونده قضایی اعتصابات کارگری هفت تپه هستیم . 1387/2/29 کارگران شرکت لوله سازی اهواز

آیا مارکس همچنان روز آمد است؟

در بزرگداشت یکصد و بیست و پنجمین سالگرد در گذشت
کارل مارکس

در این بخش گفتار تلویزیونی آقای روبن مارکریان به نوشتار می آید:
مارکریان: با سلام به بینندگان تلویزیون برابری و تشکر از دعوت برای شرکت در برنامه " آیا مارکس همچنان روز آمد است؟ " از نظر من بله مارکس همچنان روز آمد است. با توجه به وقت اختصاص داده شده در اینجا می خواهم روی تحلیل مارکس از سرمایه داری، از مختصات عمومی سرمایه داری مکتب کنم. و نشان بدهم که چگونه در سرمایه داری معاصر، تحلیل مارکس بشکل درخشان و خیره کننده ای معتبر و روز آمد است.

همانطور که می دانیم مارکس نظام سرمایه داری را نظامی می داند که بر مبنای استثمار " انسان " از انسان بنا شده. اقلیتی بخاطر تملک خصوصی بر ابزار و وسایل تولید، اکثریت را استثمار می کنند. در نتیجه در یک قطب ثروت، مکتب، سلطه و در قطب دیگر فقر، محرومیت، مسکنت، از خود بیگانگی، حاشیه شدگی و تحت سلطه بودن انباشت می شود. اما در عین حال می دانیم که استثمار تنها خصلت جامعه ی سرمایه داری از نظر مارکس نیست. مارکس در " کاپیتال" در ارتباط با انباشت اولیه ی سرمایه مطرح می کند که سرمایه داری در سپیده دم خونین عروج خودش همراه بود با بردگی، استثمار، غارت و همینطور خلع ید وسیع از خرده تولید کنندگان که با خون و آتش در تاریخ نوشته شده.

این مختصات سرمایه داری در قرن نوزدهم بود و همینطور با ورود به قرن بیستم و پیدایش امپریالیسم و سرمایه ی مالی با خصلت انگلی اش، هر چه بیشتر تشدید شد. می دانیم که قرن بیستم هم قرنی بود که دو جنگ بزرگ جهانی در آن بوقوع پیوست و سرمایه داری فجایع وسیعی راز خود بر جای گذاشت. در قرن بیست و یکم و در دوره ی معاصر ما هم همینطور هست. در اینجا کفایت به موضوعی اشاره کنم که اینروزها همه جا و در رسانه های جهانی مطرح می شود و حکایت روز است و آن انقلاب گرسنگان است:

می بینیم که در مصر، در هائیتی، در مکزیک و در بسیاری از کشورهای آفریقایی - مثل موریتانی - و کشورهای آمریکای لاتین و آسیایی، گرسنگان به شورش برخاسته اند. بخاطر اینکه دیگر نمی توانند شکم خودشان را سیر کنند. باین شکل می بینیم که با تمام طبل پیروز ی ای که سرمایه داری در پایانه ی قرن بیستم می نواخت و می گفت که الان ما به فرجام تاریخ رسیده ایم و با همه جهانی شدن مناسبات سرمایه داری دیگر فقر و بدبختی و مسکنت از جهان رخت بر می بندد بر عکس شده است. در اینجا ما با انفجار بمب گرسنگی و آنهم در سطح جهانی مواجه هستیم که البته حاصل رشد مهار گسیخته مناسبات سرمایه داری در سه دهه ی اخیر است. این رشد منجر به آن شده که نیمی از جمعیت جهان، یعنی سه میلیارد از شش میلیارد سکنه ی جهان با در آمد روزی زیر دو دلار زندگی می کنند و از میان آنها یک میلیارد و دویست میلیون نفر در آمدشان زیر یک دلار باشد. و اینها همانهایی هستند که با افزایش شدید قیمت مواد غذایی به شورش آمده اند، چرا که دیگر نمی توانند حتی شکم های خودشان را سیر کنند. بنابراین می بینیم که این تحلیل مارکس که سرمایه داری تضادها را تشدید می کند. تضادهای طبقاتی را هر چه بیشتر انکشاف گسترش می دهد، در سطح " گلوبال " و در سطح جهانی چقدر مصداق و حقیقت دارد.

در ارتباط با همین جهان حاشیه باید بگویم که همین سه میلیارد جمعیت، جمعیتی هست که در زاغه ها زندگی می کند و از یک سر پناه درست برای زندگی برخوردار نیست و حتی یک میلیارد از اینها آب آشامیدنی ندارند. یک میلیارد هم سواد خواندن و نوشتن ندارند که هشتاد درصد آنان - اکثریت شان زنان و کودکان هستند. و همینطور ما مشاهده می کنیم که بیکاری در جهان حاشیه غوغا می کند. در این جهان حاشیه طبق آماری که سازمان جهانی کار منتشر کرده پنجاه درصد جمعیت بیکار است و از یک کار با منزلتی که بتواند زندگی را تامین کند محروم است.

در عین حال درست در چنین شرایطی و در نتیجه اجرای سیاست هانی بوده که ارگانهای جهانی مثل صندوق بین المللی پول و بانک جهانی به این کشور ها دیکته کرده اند. و در سه چهار دهه ی اخیر آنها را ناچار کرده اند که از هر نوع سیاست حمایتی از تولیدات داخلی دست بردارند. نتیجه این بوده که این کشور ها را به فلاکت کشانده اند و جمعیت وسیع آنها را نابود کردند و این بخاطر سود جونی بزرگ انحصارات چند ملیتی بوده که این کشور ها را به عرصه ی تاخت و تاز و غارت خودشان مبدل کردند. یک نمونه خیلی جالب در این مورد هائیتی است. موقعی که دیکتاتور

هائیتی در دهه ی هشتاد سقوط کرد دولت آمریکا و بانک جهانی یک وام بیست و پنج میلیون دلاری به دولت آن کشور دادند و در ازاء آن خواستند که دروازه های خودش را باز کند و تمام حمایت های گمرکی را از تولیدات داخلی اش بر دارد. جالب است که تا آن موقع هائیتی هم گندم و برنج مورد نیاز خودش را تولید می کرد و هم یکی از مهم ترین تولید کنندگان نیشکر بود. اما انحصارات آمریکایی با ورود به بازار هائیتی و استفاده از سوبسید بسیار بالایی که از دولت آمریکا و برای حمایت از کشاورزی خودشان می گرفتند، در حقیقت کشاورزان هائیتی را ورشکسته کردند. بطوریکه بعد از دو دهه هائیتی تبدیل شد بیکی از بزرگترین و در واقع به سومین وارد کننده برنج از ایالات متحده آمریکا، و همینطور وارد کننده نیشکر از میامی در حالیکه قبلاً یکی از بزرگترین صادر کنندگان نیشکر بود.

باین دلیل ما امروز شاهد افزایش قیمت مواد غذایی هستیم چرا که بسیاری از کشاورزان به سوی تولید سوخت بیولوژیک چرخش کرده اند و همینطور عوامل دیگری که باعث افزایش قیمت مواد غذایی شده، در هائیتی 76% جمعیت به قطعی و گرسنگی افتاده. حالا صندوق بین المللی پول و بانک جهانی آژیر ها را کشیده اند که در سی و پنج کشور حالت فوق العاده وجود دارد. البته این ریشخند تاریخ است که آتش افروزانی که خودشان از طریق سیاست تعدیل اقتصادی، بمب گرسنگی را در این کشور ها منفجر کرده اند، الان می خواهند این آتش را خاموش کنند که می دانیم امکان ناپذیر است.

بنظر من به بهترین شکلی " جان زیگلر" جامعه شناس سونسی و مسئول حق تغذیه و گزارشگر تغذیه سازمان ملل وضعیت جهان حاشیه را جمع بندی کرده. وی باین شکل فرموله کرده و می گوید که هر ساله در کشورهای حاشیه از بیماری مسری، قطعی، جنگ های محلی و منطقه ای، تعداد آدمهایی که کشته می شوند برابر است با مجموعه ی آدم های که طی شش سال - توجه کنید اینجا هر ساله - در جنگ جهانی دوم کشته شدند. و باین شکل " زیگلر " جمع بندی می کند که در جهان سوم، جنگ جهانی سوم هر روزه و همچنان ادامه دارد.

اما! بدون پرداختن به کشورهای پیشرفته سرمایه داری و حوادثی که در سه چهار دهه اخیر در این کشورها بوقوع پیوسته، این تصویر یعنی تصویر سرمایه داری معاصر کامل نمی شود. همانطور که در کشورهای حاشیه سیاست تعدیل اقتصادی به اجراء گذاشته شد، در کشورهای پیش رفته سرمایه داری سیاسی که اجرا شد، سیاست بر چیدن

" دولت رفاه" و خدمات عمومی از طریق خصوصی سازیها بود. عواقب آنهم عواقب اجتماعی بسیار شدیدی بود که بصورت باز تولید جهان حاشیه در درون جهان پیشرفته خودش را نشان داد. آنرا بسیاری از جامعه شناسان جوامع دوره ای می گویند. یعنی اینکه جهان سومی که در بطن جهان اول باز تولید شده. این جهان سوم یا جهان تحتانی یا جهان حاشیه، جهانیست که متشکل است از بیکاران دائمی، کسانی که کار پاره وقت می کنند و یا بخش هایی که با مزد بسیار کم کار می کنند. آتهایی که اصطلاحاً نیروی کار " مک دوتالیزه" شده می گویند. و همینطور مهاجران و زنان. این مجموعه یک جهان حاشیه را تشکیل می دهد که روز به روز وضعیت بدتر می شود، از نظر اجتماعی به فقرا می رود و فاصله و شکافش با بخش های بالایی و میانی جامعه بیشتر می شود.

طبیعی است که این تحول با خصلت انگلی سرمایه داری و تشدید خصلت انگلی سرمایه داری در سه یا چهار دهه اخیر بی ارتباط نیست. می دانیم از دهه 1970 بیعد با بروز آن بحران بزرگی که سیاست " کنزینی" را بطور کلی منتهی کرد، سرمایه های بزرگ مالی در پی یافتن مفرهانی شدند که بتوانند در شرایط جدید جهانی سودهای خودشان را افزایش بدهند. باین شکل آنها به عرصه ای هدایت شدند که به آن اقتصاد قمار خانه ای گفته می شود. یعنی سرمایه گذاری بر روی مبادله ارز، سفته بازی، سهام، اوراق بهادار و غیره.

بنابراین می بینیم که اگر در سال 1970 مجموعه مبادلاتی که در بورس جهان انجام می شد، 1/2 میلیارد دلار بود در سال 1990 این مبادلات به 1/2 تریلیون دلار رسید. یعنی با این حجم عظیم سرمایه های انگلی شروع به رشد کردند. طبیعی است که رشد عظیم سرمایه های انگلی و اقتصاد قمارخانه ای همچون بختکی بر روی اقتصاد واقعی، اقتصاد صنعتی و خدماتی و همینطور خدمات اجتماعی و فرهنگی، در جامعه افتاده است. و بنابراین است که خون آنرا چون زالو می مکد. بهمین خاطر هم هست که ما می بینیم سرمایه داری در این سه چهار دهه ی اخیر چه خصلت انگلی بسیار قوی پیدا کرده که بازتاب آنرا در کشورهای حاشیه گفتیم، در جهان پیشرفته سرمایه داری هم این خصلت های منفی الان دیده می شود. تب خصوصی سازی، تب اینکه همه چیز را بیزار

آیا مارکس همچنان روز آمد است ؟

نگاهی به نظرات مارکس در بزرگداشت یکصد و بیست و پنجمین سالگرد درگذشت وی
در این بخش گفتگوی رادیو - تلویزیون برابری با آقای اکبر معصوم بیگی
مکتوبی می شود .

برابری : با سلام به آقای اکبر معصوم بیگی و تشکر از شما که دعوت ما را برای انجام این گفتگو پذیرفتید. آقای معصوم بیگی در صد و پنجمین سالگرد تولد سالگرد مرگ کارل مارکس هستیم و هم چنین در صد و نودمین سالگرد تولد او، این کاشف بزرگ تاریخ تکامل اجتماعی جامعه بشری! درک مارکس از پروژه سوسیالیسم، آیفکر می کنید که همچنان معتبر است یا نه ؟ آیا فکر می کنید که آنچه که مارکس در صد و پنجاه سال پیش گفت ، امروز همچنان بدر جامعه ی ما می خورد یا خیر؟ و تجربیاتی که ما از شکست بلوک شرق یا آنچه که بعنوان " سوسیالیسم واقعا موجود" نامیده می شد داریم ، چقدر با اندیشه های مارکس انطباق داشت ؟

معصوم بیگی : من هم به شنوندگان شما درود می فرستم . صحبت ام را از اینجا شروع می کنم که طبیعتاً قبل از اینکه ببینیم پروژه مارکس در مورد سوسیالیسم تا چه حد در حال حاضر در دنیای کنونی روایی و اعتبار دارد، باید ببینیم اساساً آن چیزی که مارکس کار بزرگ خودش " سرمایه " را برای آن آغاز کرد- آنچه که خودش می گفت قانون اقتصادی حرکت جامعه مدرن- چقدر اعتبار دارد؟ من گمان می کنم که آنچه که سبب شد مارکس از کسیکه اساساً گرایش اش به آزادیهای سیاسی معطوف بود، به کسی به بنیاد های اقتصادی جامعه گرایش پیدا می کند، این بود که باین نظر رسید که آزادی سیاسی بدون برابری اقتصادی تقریباً بی معناست . آنچه که پروژه بزرگ مارکس را در فهم سرمایه داری و در نقد سرمایه داری و در واقع و در آن زمان نقد اقتصاد سیاسی سرمایه داری سبب شد، امروز شاید بیش از هر وقت دیگری روای دارد و اعتبار دارد .

به گمان من آنچه که در حال حاضر اتفاق می افتد و ممکن است و حتی اتفاق هم افتاده است که سرمایه داری موقعیت های خودش و نقاط تمرکز خودش را یک مقدار تغییر داده باشد ولی گمان ندارم که ماهیت آن بطور ساختاری هیچگونه دگرگونی اساسی پیدا کرده باشد . منظورم آن چیز است که مارکس پروژه بزرگ اش را بر پایه آن قرار داد . بر پایه ی آنچه که در انتها نتیجه می گیرد که تضاد بین کار و سرمایه است . سرمایه اساساً در طلب سود است . انگیزه اساسی سرمایه اینست که تولید ارزش کند و از ارزش بهره برداری بکند. آنچه را که بشر برای نیازش می سازد ، سرمایه برای طلب سود می خواهد . بنابراین هر جا که سود باشد، دنبال آنجاست و برایش فرقی هم نمی کند که چه مقدار از این سود باعث اتلاف بشود و حالا بخصوص در عصر ما به چه میزان بتواند محیط زیست را متلاشی کند و چطور با گسترش مصرف گرایی بتواند محیط زیست را آلوده کند؟

چرا که اساس سرمایه نه برای بر آوردن نیازهای انسانی- آنجیزی که اساساً تولید بشر باید بخاطر آن صورت بگیرد - و نه در یک نوع همگونی بین تولید بشری و طبیعت ، بلکه بر کسب سود است . چه در مقیاس کوچک و ملی مثل ایران خودما که اگر چه کوچک نیست ولی در مقیاس ملی است و چه در مقیاس بزرگتر جهانی و چه در حال حاضر در مقیاس " گلوبال" یا کیتی یا نه ی قضیه یعنی آنچه که به همه ی گیتی مربوط می شود، اساساً گرایش سرمایه باین بوده و هست که باز تولید گسترده را پیش ببرد. در واقع این ضرورت اساسی سرمایه است . من گمان ندارم که آنچه که در دوره مارکس و هنگامی که " کاپیتال" را می نوشت ، اعتبار داشته، دادن ذره ای از اعتبارش کاسته شده باشد.

واقعیت قضیه اینست که مارکس بعد از دوره های اولیه اش ، شاید بنظر بیاید که کمتر به آنچه که مردم می اندیشیدند علاقمند بود بلکه بیشتر علاقمندی مارکس متوجه آنچه بود که مردم انجام می دادند . بنابراین شما در سراسر " کاپیتال" یا آثار دیگر مارکس با مفاهیمی مثل روابط طبقاتی ، مثل مناسبات تولید، مثل شیوه تولید و از این قبیل برخورد می کنید. پروژه اساسی مارکس در ذات خودش یک پروژه انتقادی- انقلابی است و من فکر می کنم در حال حاضر هم و بخصوص بعد از تحولاتی که اتفاق افتاده، همچنان یک پروژه ای انتقادی - انقلابی باقیمانده .

صد و چهل سال پس از نوشتن " کاپیتال" شما هنوز دوستان و پنجاه میلیون کودک را در سراسر جهان بعنوان نیروی کاری دارید که قابل انعطاف است . آنها در هندوستان گلیم و فرش می بافند ، در پرتغال سنگ می تراشند، در خیابانهای ریودوژانیرو گل می فروشند و در نایروبی کف هتل ها را ساب می دهند . این تازه یک قلم دوستان و پنجاه میلیونی است . ممکن است تغییراتی اتفاق افتاده باشد که گفتم اتفاق افتاده است . بر فرض طبقه ی کارگر جدیدی سر بر آورده باشد ، حقوق بگیران به مزد بگیران اضافه شده باشند و در خیلی از جاها شانه به شانه ی همدیگر با سرمایه درگیر بشوند و....واقعیات قضیه اینست که بله این تحولات در نیروی کار و در جبهه ی کار اتفاق افتاده است . و حالا شما در کنار کارگران صنعتی و سایر کارگران ، معلم ها را هم دارید و پرستاران را هم دارید و اینان همه کسانی هستند که اگر روزی کار بدست نیاورند، زنده نمی مانند . تا زمانی زنده می مانند که بتوانند سرمایه

بسپارند و اینکه انسان را هر چه بیشتر از خودش بیگانه کنند و انسان را به وسیله ای میدل کنند برای سود اندوزی و تمام ارزش ها و سنجایی ولای انسانی را در محراب سرمایه قربانی کنند ، شعار روز سرمایه انگلی شده که خودش را در نقاط مختلف نشان می دهد .

البته یک نکته را هم باید اضافه کنم : علاوه بر این ما باید به محیط زیست هم عطف توجه کنیم و ببینیم که این فقط اقتصاد و عرصه اجتماعی نیست که با چنین فاجعه ای و یعنی بربریتی که سرمایه داری برای سیاره ما تدارک دیده مواجه است ، بلکه می بینیم که سرمایه داری از طریق رشد بی رویه خودش دارد سیاره ای را که آشیانه زندگی بشریت است نابود می کند. همینطور جنگ های خانمان سوزی که براه انداخته . جنگ افغانستان و عراق که بودجه آن پانصد میلیارد دلار بوده، وقتی مورد نظر قرار دهیم ، آنوقت می فهمیم که چه فاجعه ای را سرمایه داری برای جهان معاصر ما تدارک دیده. فراموش نکنید که آن چیزی را که صندوق بین المللی پول و بانک جهانی برای برنامه فوری جهت مقابله با گرسنگی تقاضا کرده اند، تنها و فقط یک ونیم میلیارد دلار است در حالیکه دولت آمریکا پانصد میلیارد دلار- توجه کنید پانصد میلیارد و یعنی تقریباً سیصد و پنجاه برابر آن- صرف هزینه نظامی در جنگ افغانستان و عراق کرده. از این گذشته خود صندوق بین المللی پول یک تریلیون - توجه کنید یک تریلیون - دلار یعنی هزار میلیارد دلار بابت بحرانی که الان در آمریکا سرپاز کرده و از نظام مالی آمریکا شروع شده و تمام بورس های دنیا را به تلاطم در آورده و چندین بانک دچار ورشکستگی شده اند ، سرمایه گذاری کرده است و این یک تریلیون دلار را صرف تزریق به این بانکها می کند تا آنها را از ورشکستگی نجات بدهد و این سیستم انگلی را حفاظت کند. در حالیکه برای یک و نیم میلیارد دلاری که جان میلیونها انسان را مورد تهدید قرار داده، کیسه گدائی اش را بسوی جامعه جهانی دراز کرده و در بدر دنبال پول می گردد. وقتی همه ی اینها را کنار هم بگذاریم ، خواهیم دید که واقعا چقدر تحلیل مارکس از اعتبار برخوردار است و واقعا مارکس روز آمد است . موفق باشید.

کارگران ایران خودرو حمله به کارگران نیشکر

هفت تپه را محکوم می کنند

دوستان و همکاران گرامی

یکبار دیگر کارگران مورد بورش و حمله قرار گرفتند !
بنابه گزارشات رسیده از شوش، روز پنجشنبه نیروی انتظامی هنگامی که کارگران همراه با خانواده های خود از فرمانداری شوش به سوی بازار شهر در حال راهپیمایی بودند به صورت وحشیانه ای بورش بردند، کارگران و خانواده هایشان و بچه های خردسال آنها را آماج ضربات باطومهای خود قرار دادند نیروی انتظامی علاوه بر نفرات پیاده خود با ماشین به سوی جمعیت حمله ور شدند که تعدادی از کارگران با دراز کشیدن در مقابل ماشینهای این نیروی انتظامی مانع حمله ور شدن به طرف خانواده ها و بچه ها و سایر کارگران شدند در اثر این حملات وحشیانه این نیروی انتظامی تعدادی از کارگران جراحاتی برداشتند.
دوستان کارگر!

دستور حمله به کارگران از طرف فرمانداری که نمایند دولت می باشند نشان داد دولت در مقابل خواست بر حق کارگران فقط یک چیز را بلد است سرکوب و دستگیری کارگران .

حمله به کارگران نیشکر و دستگیری بیش از 6 نفر از نمایندگان کارگران به بهانه تحریک کارگران آیا غیر ازنا توانی دولت در بر آورده کردن خواسته های برحق کارگران می باشد مگر کارگران نیشکر چه می خواهند؟ عمده ترین خواست کارگران پرداخت حقوق معوقه 2 ماه اخیر، پایان دادن به پرونده سازیها و احضار فعالین کارگری به دادگاه انقلاب، برکناری مدیر عامل شرکت یعقوب شفیعی و همچنین اعضای هیئت مدیره این شرکت، برکناری رئیس حراست شرکت فردی بنام زبیداری که در سرکوب، جاسوسی و پرونده سازی علیه کارگران نقش مستقیم دارد .

ما کارگران ایران خودرو یکبار دیگر بورش وحشیانه نیروی انتظامی، گارد ویژه و نیروهای اطلاعاتی به کارگران و خانواده های آنها که برای دریافت حقوق معوقه خود اعتراض نموده به کارگران و خانواده های آنها را محکوم کرده و از همه کارگران وسازمانهای مدافع حقوق بشر و در صدر آن سازمان جهانی کار خواهان دخالت فوری برای متوقف کردن نقض مستمر حقوق کارگران در ایران می باشیم.

جمعی از کارگران ایران خودرو بیست و هفتم اردیبهشت 87

افزانی بکنند. واقعیت قضیه اینست که به ممکن است جغرافیای کار دستخوش یک تغییراتی شده باشد. یعنی اگر بر فرض در دوره ی مارکس جغرافیای کار متمرکز در اروپا و خوب عمدتاً در انگلستان و هلند و فرانسه بود، با این تغییر جغرافیای کار حالا یک میزانی از این کشورها بیرون بیاید و متوجه کشورهای آسیای شرقی شود. شاید حالا شما این نیروی کار را عمدتاً در کامبوج ببینید، در لائوس ببینید، در ویتنام ببینید، در سنگاپور ببینید، در پاکستان ببینید، در کشور خود ما ببینید در بسیاری از کشورهای منطقه ببینید! شاید این تغییر نیروی کار اتفاق افتاده و حالا سرمایه شیوه های جدیدی دارد ولی شیوه هایش ماهیتاً تغییری نکرده، از نظر ساختار هیچ تغییر اساسی نکرده. تا پیش از آن از کارگر انگلیسی بهره می برد و از گرده کارگر فرانسوی بار می کشد - توصیف آن در "کاپیتال" و جاهای دیگری آمده- و حالا آنرا به شیوه "اوت ورکینگ" انجام می دهد، یا آن شیوه ای که می گویند سفارش کار به بیرون از کشورهای مادر و صنعتی بزرگ. کاری را سفارش می دهند به پاکستان برای اینکه کودکان پاکستانی توپ های "نایک" را بسازند ولی هیچ مسئولیتی را در قبال این کودکان بر عهده نمی گیرند. یا همین کار را در مورد کشورهای آسیای شرقی می کنند. بسیاری از کارخانجات را در ویتنام، لائوس و کامبوج اداره می کنند بدون اینکه مسئولیتی در قبالش داشته باشند. سفارش به کس دیگری می دهند و آن کس مسئول شمرده می شود که معمولاً در این کشورها مسنول شمرده نمی شود. من گمان می کنم که می شود دست کم در این قسمت صحبت اینرا گفت که پروژه مارکس در باره ی مهم سرمایه و بخصوص و اتفاقاً در همین دوره ی جهانی شدن، یکی از عمیق ترین و ژرف ترین پروژه ها در درک سرمایه داری بوده است. و من گمان ندارم که از میان روایت هانی که در سوسیالیسم بوده- مثل مثلاً روایت آناشستی روایت سوسیال دموکراتیک و... هیچکدام باتاذه روایت مارکس در درک کارکرد و عملکرد درونی سرمایه و در آنکه خود مارکس قانون اقتصاد ی حرکت جامعه مدرن نام گذاری می کند، موفق تر بوده باشد.

آنچه که مربوط به طرح سوسیالیستی مارکس می شود: واقعیت قضیه اینست که بقول یک نویسنده چیزی که متحقق نمی شود از آن نمی شود بصورت عدم امکان صحبت کرد. به فرض گفت که سوسیالیسم مرد چرا که هیچ وقت بطور زنده و حقیقتاً در نگرفته است. پروژه مارکس پروژه ای نبود که در اردوگاه شرق اجرا شده بود. من گمان می کنم هر نوع پروژه ی مارکسی، هر نوع پروژه سوسیالیستی از این پس و با درس گرفتن از گذشته، نمی تواند در مقابل دموکراسی بی اعتناء باقی بماند. یکی از بزرگترین مشکلاتی که اردوگاه شوروی را از پای در آورد، وجود یک سلسه حکومت های ستمگر بود که مطلقاً با پروژه اصلی مارکس که اساسش بر از بین بردن بیگانگی انسان با محصول کارش بود، هیچ خوانائی نداشت. مطلقاً با این پروژه مارکس که اساسش بر این بود که کار مزدی را بر بیاندازد و همراه با آن مالکیت خصوصی را از بین ببرد و اینکه بشر بتواند بر سرنواشت خودش، خودش حاکم شود، خوانائی نداشتند و این پروژه را اجرا نکردند. من معتقد نیستم که آنچه که در بلوک شرق اتفاق افتاد پروژه ی مارکس بود. من فکر می کنم پروژه ای بسیار مخدوش بود.

حتی در زمینه ی احزابی که بوجود آمدند، هیچکدام از آنها هیچ شباهتی به حزبی که در دوران زندگی مارکس و انگلس بزرگ بین الملل اول بود، نداشتند. هیچکدام آن مشخصات را نداشتند و اکثراً احزابی بودند که حالا اگر چه یک دوره ای دموکراتیک بودند، بعد از مدتی به احزابی ستمگر و محدود مبدل شدند.

من فکر می کنم که آنچه در شوروی اتفاق افتاد، درست است و اینرا نباید از یاد برد که در چپ یک بحران اعتماد بنفس بوجود آورد. بحران اعتماد بنفسی که خوشبختانه بتدریج در حال حل شدن و روبه پایان است و چپ دوباره دارد نیروی عظیم معنوی خودش را باز می یابد و با اتکاء بر این نیروی معنوی عظیم می تواند بر نیروی مادی خودش هم که طبقه ی کارگر و مردم زحمت کش باشد تکیه بکند. جهانی شدن یکی از بزرگترین امکانات را در این زمینه در اختیار- به اعتقاد من- سوسیالیست های مارکسیست قرار داده برای اینکه بتوانند از این ظرفیت عظیم استفاده بکنند.

هر مبارزه ای که طبقه ی کارگر برای گرفتن حقوق اش در عرض این صد و پنجاه سال اخیر یا حتی در این صد و بیست و پنج سال پس از مرگ کار مارکس، در سرمایه داری کرد، دست آورد هایش دانمی نبوده. سرمایه داری هر گاه که توانسته این دستاوردها را پس گرفته. محض اینکه دولت شوروی سقوط کرد، سرمایه داری به درنده خوبی صد و پنجاه سال یا دویست سال پیش خودش بر گشت. حالا طبقه ی کارگر باید برای هر آجر از بنایی که در استیغای حقوق اش بنیاد گذاشته، باید بجنگد. جنگ طبقه ی کارگر با سرمایه برای حفظ این دستاوردها و نه فقط حفظ که گسترش آنها، یک جنگ روزمره و ساعت به ساعت است. یکبار برای همیشه، هیچ حقوقی را طبقه ی کارگر طی این مدت بدست نیاورده است. حتی حقوق اقتصادی، چه رسد به حقوق سیاسی که در خیلی از جاها با سرکوب مواجه شده.

گمان من اینست که پروژه مارکس هنوز متوقف نشده و آنچه در اردوگاه شوروی استقرار پیدا کرده شکل بسیار کج دیسه، تعریف شده و تباهی زده از یک پروژه ای بود که می شود در گیومه از آن "سوسیالیسم" یا "سوسیالیسم دولتی" یا سرمایه داری دولتی اسم برد و مطلقاً نمی شود زیر بار این رفت که آنرا بعنوان پروژه ی سوسیالیسم مارکس پذیرفت.

برابری: آقای معصوم بیگی، در هر حال بعضی ها ادعا می کنند که سوسیالیسم یک "اتوبی" است و یک آرمان شهریست که بهرحال در دوران زندگی مارکس اصلاً تحقق پیدا نکرده و در قرن بیستم هم آنچه که در بلوک شرق شکل گرفت شکست خورد. ما نشانه ها و آثار این سوسیالیسم را امروز ه در کجا می توانیم ببینیم؟ و بهرحال اگر سوسیالیسم بعنوان یک مبارزه ای می دانیم که جاریست و همچنان می تواند تداوم داشته باشد، نموده‌های امروز در کجاست؟

معصوم بیگی: واقعیت قضیه اینست که من گمان نمی کنم بین پروژه ی علمی مارکس، پروژه ای که مارکس بعنوان علم از آن نام می برد، با پروژه های سوسیالیسم اتو پیاپی که تمایزی بین آنها قائل شده اند، دیوار چینی وجود داشته باشد. در غیر اینصورت امکان نداشت که مارکس "آرزوهای" خودش را برای یک جامعه بهتر و برتر بیان بکند. عناصر قوی "اتوبی" در آثار مارکس هست و این نظر من امتیاز مارکس است که فقط خودش را محدود به فرمول های علمی یا گزاره های علمی نمی کند. مارکس اگر خواهان یک "اتوبی" نبود حتماً در "سرمایه" جاهانی اشک تحسر و تأثر در کار کشیدن از کودکان ده ساله و نه ساله نمی ریخت. هر گز آتطور خودش را بخاطر بچه هانی که استثمار می شوند، زناتی که استثمار می شوند و مردانی با چرک و خون عرق خودشان زندگی می کنند، به در و دیوار نمی زد. من فکر می کنم که اولاً نمایی ایندو را از هم جدا کرد. یعنی پروژه ی "اتوبیستی" مارکس و پروژه ی علمی مارکس از همدیگر دور نیستند. هر سوسیالیست واقعی بنظر من در عین حال یک آرمان شهر پیش چشم اش دارد، چرا که واقعیتی که می بینیم همین "واقعیت" زشت و پلید پیش رویمان است. اینست که بهرحال شما یک طرح افکنی در مورد جامعه ی آینده در ذهنانتان دارید یا امکان ندارد که بدون این طرح افکنی برای جامعه آینده، بتوانید تصور بکنید. اینهم چیزی نیست که مارکس فقط بدنیش داشته باشد. بسیار کسان از "افلاتون" بیعد و بعد "توماس مور" و بعد کسانانی مثل "بابوف" و دیگران وجود یک جامعه ای را که از جنایت و بهره کشی و استثمار پاک باشد، در پیش ذهن داشته اند.

بهرحال هم می بینیم که از دوره مارکس بیعد، این سوسیالیسم و حتی در شکل مخدوش اش و در شکل تحریف شده اش در جاهانی شروع کرده است به عمل کردن. گذشته از جوامع کوچکی که در داخل کشورهای بزرگ دست به زندگیهای سوسیالیستی زدند که خود انگلس مقاله ی مشهوری دارد که در آن از این جوامع در آمریکا یاد می کند، در کشورهایی هم این کوشش ها و تلاش ها شده.

در حال حاضر در جهان یک حالت تقریب به نزدیک دیده می شود. یعنی اینکه اگر بر فرض مردمی در جایی تلاش می کنند که زندگی خودشان را بهتر بکنند، از چیزی که هست فراتر روند؛ همه اینها نشانه هانی از اینست که آن فرمول، آن طبقات زحمت کش و کارگر به تفکیک از یک مشت مفتخوار، می خواهند زندگی ای داشته باشند که بهتر از اکنون هست. اگر در حال حاضر در آمریکای لاتین، مردم برخی از کشورهایی تلاش دارند که از معیارها و ملاک ها و استانداردهای موجود در آن کشورها فراتر روند و بتوانند زندگی جمعی تری را سازمان بدهند و منابع تولیدشان را در خدمت زندگی بهتری قرار بدهند، اینها همان تقریب به نزدیک آن چیز است که ما در تحلیل نهایی به آن سوسیالیسم می گوئیم.

من تصور می کنم هر جایی شما با یک اقدام جمعی منابع یک جامعه را بکار بگیرند برای اینکه بتوانید وضع زنان را، وضع کودکان را، وضع کارگران را، وضع بهداشت و آموزش ستم دیده ترین قشرهای یک جامعه را به نفع آن افشار تغییر بدهید، اینها آن تقریب هانیست که شما را به ایده ی سوسیالیسم مارکسی نزدیک تر می کند. به ایده ی اینکه بهر حال در جوامع جدید و در یک انتر ناسیونالیسم جدید بتوانند جامعه بشری را یک و چند قدم به ساختن سوسیالیسم نزدیکتر بکنند. من نمی خواهم از کشور خاصی نام ببرم ولی چنانکه اشاره کردم، در بعضی از کشورهای آمریکای لاتین این گام ها برداشته شده. آیا اینها عین آن چیز است که مارکس از مفهوم سوسیالیسم اراده می کرد؟ نه! من فکر نمی کنم! اینها دقیقاً منطبق بر آن نیست ولی نزدیک به آن است.

سر بر آوردن دو باره ی اندیشه سوسیالیستی، نه فقط در شکل نظری پردازی اش، بلکه بشکل عملی اش در حال حاضر و در دنیا، گمان می کنم بدلیل تقابلی است که در حال حاضر و بخصوص در عصر جهانی شدن- آتم جهانی شدن از بالا و نه از پائین - بین کار و سرمایه وجود دارد. من فکر می کنم که اینها نقطه ای است که پروژه ی سوسیالیستی دارد گام به گام به آن چیزی که در پیش چشم مارکس بود، نزدیک می شود. من فکر می کنم که پروژه ی سوسیالیستی ساختمانی است که آجر به آجر ساخته می شود. گمان ندارم این پروژه یکشبه ساخته می شود. گمانم اینست که بشر تا همین جا هم توانسته بسیاری از خواست

آزادی پوشش، حقی گم شده!

لاله حسین پور

یک سوال از فعالین جنبش زنان: به راستی چرا از خواسته رفع حجاب اجباری و یا بهتر است بگوئیم، حق آزادی پوشش حمایتی به عمل نمی آید؟ چرا با چنین درخواستی به مثابه تابو برخورد می کنید و گویا این مطالبه را در سطح جامعه و به ویژه در میان زنان، یا نمی بینید و یا جدی نمی گیرید و یا این که آن را شعاری در سطح سایر مطالبات زنان نمی دانید و اهمیتی برای آن قائل نیستید؟

در واقع تاکید اساسا بر درخواست آزادی پوشش به عنوان یکی از مهم ترین شاخه های آزادی های مدنی در یک جامعه دموکراتیک است. اگر زنی در یک جامعه دموکراتیک تمایل به داشتن حجاب دارد، خواسته اش بسیار محترم است و باید بتواند آن را اجراء کند. به همین دلیل ممنوعیت حجاب در برخی کشورهای اروپایی مثل فرانسه و یا در برخی ایالت های آلمان، در عمل نتیجه ای جز خانه نشین کردن زنان و دختران محجبه و مسدود کردن روزنه های گریز از چهاردیواری خانه و پا به اجتماع گذاشتن دخترانی که از طرف خانواده خود مجبور به مراعات حجاب هستند، ندارد. در این کشورها به بهانه مبارزه با بنیادگرایی اسلامی و تروریسم، با حجاب دختران و زنان اندکی که موفق شده اند خانواده فئاتیک خود را راضی به تحصیل کردن و یا داشتن شغل کنند، مبارزه می کنند و در واقع مردانی که فعالین اصلی بنیادگرایان هستند، "آزادانه" مشغول سازمان دهی ترورها و عملیات مسلحانه در این کشورها می باشند.

در واقع با شعار آزادی پوشش، نه تنها با حجاب نجنبیده ایم، بلکه زنان را در انتخاب نوع پوشش خود آزاد گذاشته ایم و اگر مردم در فردای بعد از رژیم جمهوری اسلامی در انتخاب پوشش خود واکنش های خارج از ثرم جامعه از خود نشان دهند، نباید به آن لقب "بی بند و باری" داد، بلکه باید چنین واکنشی را بعد از سالیان دراز به زنجیر کشیده شدن و سرکوب اولیه ترین آزادی های مدنی و راهی از آن، طبیعی شمرد و با آرامش چنین پروسه ای را که جز هویت یابی و خود شناسی نیست، تحمل کرد و به فرهنگ سازی مشغول شد. آزادی های مدنی در جامعه ما مسلمانا دردناک و با واکنش های افراطی تجربه خواهند شد.

در این جا قیل از پرداختن به جوانب مختلف مطرح در مطالبه آزادی پوشش، به دلیل این که گاهای جنبش زنان با کمپین یک میلیون امضاء مترادف آورده می شود، به طرح مطالباتی این کمپین و رابطه اش با جنبش زنان می پردازم.

واقعیتی عیان است که طرح کمپین در میان سایر طرح های مطالباتی زنان، طرحی موفق بوده است. البته موفقیت به معنای رسیدن به اهداف کمپین نیست. شاید کمپین و طرح عملی آن هیچ گاه به اهدافش نرسد، اما از آن مقطعی که شروع کرده و راهی را که رفته و اکنون ادامه می دهد، همه حاکی از موفقیت این طرح است. اما موفقیت طرح کمپین و "عدم موفقیت" طرح های عملی دیگر، دلیلی بر بیستن درها بر روی سایر طرح ها نیست. طرح کمپین هنوز موفق است، اما کامل نیست. همه حرف ها را نمی زند و خود را محدود به تغییر برخی قوانین نابرابر کرده است. (البته قرار نیست که هر طرحی، همه حرف ها را بزند) بنابراین بسیار خوب است که سایر ایده ها نیز به نوعی و به طریقی ابراز وجود کنند. ایده های متنوع و حتی متضاد، هیچ یک ممانعی برای یک دیگر محسوب نمی شوند. در عمل اما، یک محافظه کاری در ابراز ایده ها و طرح های دیگر مشاهده می شود.

ترس از چیست؟ از این که ائتلاف کمپین از هم بپاشد؟ اگر قرار است با طرح ایده های متنوع، چنین ائتلافی بهم بخورد، باید اطمینان داشت که اساس و بنیاد این ائتلاف کاغذی و پوشالی است و آینده ای ندارد. نیروی هیچ ائتلاف دموکراتیکی نمی توانند به یک دیگر زنجیر شوند و هیچ ائتلافی مقدس نیست.

اما کمپین نشان داده است که ظرفیت بالایی برای پذیرش و گشایش دارد. همان طور که استفاده از روش ها و طرق مختلف برای پیش برد طرح کمپین آزاد است، همان گونه که عدم تمرکز و ساختار شبکه ای، فعالیت های کمپین را دموکراتیزه کرده است و هیچ یک از طرفین این ائتلاف، حق اعمال سانسور یا حق وتو در حرکت های کمپین ندارند و توالرانس، شعار بنیادی این بخش از جنبش زنان است، می بایست ایده های جدید نیز امکان زیست و بارآوری در این جنبش داشته باشند.

در ضمن می توان صراحت داد که کمپین یک میلیون امضاء و فعالین آن با این که بخش بزرگی از جنبش زنان را تشکیل می دهند، اما تمام آن نیستند. جنبش زنان مجموعه وسیع تری از زنانی هستند که هریک با

هایش را متحقق بکند. ولی برای آنکه بتواند آن تعارض اساسی بین کار مزدی و سرمایه را از میان ببرد، هنوز فاصله ای باقیست.

برابری: آقای مصوم بیگی در پایان این گفتگو، بطور عمدہ مشخصات یک جامعه سوسیالیستی از نظر شما چیست؟ در حال چه نکاتی را امروز می توانیم برایش متصور شویم و از طرح چه چیزهایی باید اصولاً پرهیز کنیم و آنها را به آینده واگذار کنیم؟ شما در این رابطه چه نظری دارید؟

مصوم بیگی: گمان من اینست که یک جامعه سوسیالیستی جامعه ایست بشدت دموکراتیک که اساس را بر نیازهای بشری می گذارد و از هر گونه استثمار پرهیز دارد. گمانم اینست که یک جامعه سوسیالیستی جامعه ایست که اساس اش بر آزادی است، اساس اش بر گسترده ترین آزادیهاست. جامعه سوسیالیستی از نظر من، از هر گونه ستم و استبداد عاریست. از نظر من یک پروژه سوسیالیستی درست مساله اش را با دموکراسی به وسیع ترین معنای کلمه حل کرده. از نظر من جامعه سوسیالیستی جامعه ایست که در آن خود بیگانگی انسان و بیگانگی اش با محصول کارش از بین رفته و انسان اساساً با خودش احساس یگانگی می کند. بنظر من اساس جامعه سوسیالیستی بر اینست که انسان مجبور نشود برای بدست آوردن "قوت لایموت" خودش، کارش را بفروشد و هر روز التهاب اینرا نداشته باشد که اگر بیکروز سر کار نرود، از کارش معلق شود و گرسنه بماند. گمانم اینست که جامعه سوسیالیستی همچنان که گفتیم در حفظ طبیعت کوشاست و با مصرف بی رویه، مصرفی که اساسش بر کسب سود و طلب سود است، متلاشی نمی شود. جامعه ی سوسیالیستی بنظر من جامعه ایست که حقوق زنان را به تمامی بجا می آورد و هیچ بهانه ای برای سرکوب زنان، برای عقب نگه داشتن زنان و برای اینکه زنان را با مردان برابر نگیرد، قائل نیست. چه برابری حقوقی، چه برابری اقتصادی و چه در هر زمینه ی دیگری، این برابری را به رسمیت می شناسد و حقیقتاً شاید مثل یک رگه ای از چپ سنتی قدیم همه چیز را تابع یک هدف بزرگتر قرار نمی دهد، بلکه این حقوق را بجای می آورد. بنظر من جامعه ی سوسیالیستی تمام آن مشخصاتی را دارد که بشر تا بحال آرزویش را داشته و نتوانسته به آن برسد. اینکه چقدر این جامعه به عمر بنده وشما و یا دیگری دست می دهد؟ من گمان نمی کنم که این مساله اهمیتی داشته باشد. گمان من اینست که بشر این آرمان را دارد و بطرف این آرمان می رود و چنانکه گفتیم بین آرمان و نعم یک دیوار چین برقرار نیست.

برابری: بی نهایت از شما ممنونم که در این گفتگو شرکت کردید. اگر احیاناً ناگفته ای دارید که می خواهید با بینندگان و شنوندگان ما در میان بگذارید، در چند جمله مطرح بفرمائید.

مصوم بیگی: من هم از شما سپاسگزارم. من هم صدو بیست و پنجمین سالگرد را گرامی می دارم و می خواهم شنوندگان شما هم آنرا گرامی بدارند. و بخصوص توصیه کنم که در خواندن آثار مارکس هرگز کوتاهی نکنند چرا که گمان من اینست که آثار مارکس در حال حاضر بیش از هر وقت دیگری اعتبار دارد و می شود از آن برای پیکارهای آینده بهره گرفت.

بیانیه حمایت از روناک صفارزاده و هانا عبیدی

هشت نیروی امنیتی در تاریخ سوم مهر ماه سال هشتاد و شش، روناک صفارزاده، بیست و یک ساله، فعال حقوق زنان را هنگامی که وی در حال ترک خانه اداری رفتن به محل کارش درسنندج بود بازداشت کردند. مسئولین بازداشته هیجده روز پس از تاریخ بازداشت به خانواده اش اطلاع دادند که آنها قرار بازداشت موقت وی را برای یک ماه بیشتر تمدید کرده اند. خانواده صفارزاده تا کنون قادر به ملاقات وی نشده اند و همچنین دادگاه اجازه بررسی پرونده را به وکلایی نداده است که حاضر شدند به صورت داوطلب نمایندگی حقوقی پرونده وی را بر عهده گیرند.

همچنین، هفت مامور، هانا عبیدی، دیگر مدافع حقوق زنان را پس از خروج وی از خانه پدری بزرگش در تاریخ یازدهم مهر ماه سال هشتاد و شش در سنندج بازداشت کردند. هانا عبیدی و روناک صفارزاده هر دو عضو انجمن زنان کردستان "آذر مهر" هستند. این انجمن در زمینه برگزاری کارگاه های ظرفیت سازی و همچنین فعالیت های ورزشی برای زنان در شهر سنندج و دیگر نقاط استان کردستان فعالیت می کند. آنها همچنین در کمپین یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین ناعادلانه جنسیتی فعال بودند. پس از گذشت ماه ها، هم چنان این دو فعال در زندان به سر می برند و این در حالی است که به نقل از مادر روناک، او بیمار است و در شرایط جسمی و روحی مساعدی قرار ندارد و خانواده ی هانا نیز به شدت نگران شرایط او هستند. ما جمعی از فعالین حقوق بشر، فعالین عرصه های سیاسی، کارگری، اجتماعی و زنان در ایران و خارج از ایران، ضمن محکوم کردن هر گونه تعلق، اخراج، دستگیری و پیگرد دانشجویان و فعالین سیاسی، زنان، کارگری و اجتماعی، خواهان آزادی فوری و بدون قید و شرط آنان هستیم و از روناک صفارزاده و هانا عبیدی تا آذیشان و بازگشتشان به آغوش خانواده حمایت می کنیم.

کمپین "آزادی برای روناک صفارزاده و هانا عبیدی" بدون هرگونه وابستگی سیاسی، حزبی و گروهی صرفاً در جهت آزادی این دو فعال حقوقی زنان تشکیل شده تا بتواند با ایجاد هم صدایی و اطلاع رسانی در مورد این عزیزان در جهت آزادی آنان گام بردارد. این کمپین از هرگونه همکاری و حمایت استقبال کرده و از همه ی عزیزانی که خواهان آزادی بی قید و شرط روناک و هانا هستند دعوت به عمل می آورد.

برگرفته از سایت سازمان راه کارگر

فعالیت عملی و نظری خود حول مسائل زنان، باری را از این جنبش بر دوش می کشند و باگرایشات بسیار متنوع و مختلف و حتی گاه متضاد با یک دیگر، تلاش در پیش برد و غنای این جنبش می کنند. گرچه کمپین مساوی جنبش زنان نیست، اما با جرئت می توان گفت، نیروهای تشکیل دهنده کمپین از فعالان برجسته جنبش زنان شمرده می شوند.

حال که درخواست آزادی پوشش از جانب فعالان جنبش زنان طرح نمی شود، آیا اصولاً چنین مطالبه ای در سطح جامعه وجود دارد؟ گمان می کنم پاسخ به این سوال بسیار ساده است. زیرا هر کسی یا شخصاً و یا غیرمستقیم با سرکوب گسترده رژیم به دلیل عدم رعایت "حجاب کامل" در خیابان ها روبرو بوده است و می توان به وضوح دید که آرزوی آزادی پوشش در سطح جامعه، به ویژه در میان زنان بسیار گسترده تر از سایر مطالبات جنبش زنان است. اگر قرار است کنش گران جنبش زنان تنها در اتاق های خود و در آذهان خود به دنبال خواسته های بی واسطه و با واسطه زنان نگردند، بنابراین در اولین جستجوی خود در شرایط مشخص و تحلیل این شرایط، به درخواست آزادی پوشش از جانب زنان برمی خورند. حال چرا از کنار آن بی سروصدا می گذرند و نه تنها آن را مطرح نکرده، بلکه آن را به عهده فرد دختران جوانی می گذارند که به طور شخصی و فردی در خیابان فریاد اعتراض کشیده و از حق خود، که در چهارچوب حجاب اجباری به تعیین رنگ، اندازه و گشادی و تنگی ماتو برمی گردد، دفاع به عمل آورند.

اگر به اعتراضات فردی و سازمان نیافته ای که روزانه و دوره به دوره در خیابان ها شاهدیم، اهمیت ندهیم، اعتنا نکنیم و گمان کنیم که دیوار چین جنبش سازمان یافته زنان را از چنین اعتراضات خود به خودی جدا می کند، هرگز نمی توانیم از توده ای شدن جنبش زنان سخن بگوییم. البته لازم نیست اعتراضات و نافرمانی های زنان در مقابل حجاب اجباری را جزئی از جنبش سازمان یافته زنان بدانیم. کافی ست که این پتانسیل را در زنان ببینیم و آن را تبدیل به پتانسیل سازمان یافته شده جنبش زنان نماییم.

در صورتی اعتراضات خود به خودی در جهت احقاق خواسته های بی واسطه و یا نافرمانی های مدنی در برابر فشار و تهاجم رژیم قابل سازمان دهی است و در صورتی چنین پتانسیلی به نیروی جنبش سازمان یافته زنان تبدیل خواهد شد که به خواسته ها و شعارهای مطروحه زنان توجه کرده و سازمان دهی آن ها را پی بگیریم.

همه می دانیم که اجرای بسیاری از مطالبات زنان در توان و ظرفیت این رژیم نیست و حتی برای حصول برخی از این مطالبات می بایست نه تنها نظام سیاسی، بلکه نظام اقتصادی را نیز واژگون کرد و در وهله اول مذهب اسلام که حاکم بر تار و پود نظام سیاسی است، هیچ کدام از این خواسته ها را بر نمی تابد. بنابراین هدف این نیست که ابتدا مطالباتی را مطرح کنیم که قابلیت اجرایی داشته باشند. حق آزادی پوشش نیز یکی از مطالباتی است که نه تنها در چهارچوب این رژیم، بلکه در چهارچوب مذهب حاکم بر این رژیم نیز قابل اجراء نیست. اما طرح هر کدام از این درخواست ها گوشه ای از جنبش را ارتقاء می دهد و جنبش را به معنی واقعی تبدیل به جنبش توده ای می کند. اگر قرار باشد که فعالین جنبش زنان درخواست های پایگاه اجتماعی خود را مطرح نکرده و آن را سازمان ندهند، هیچ گاه نخواهند توانست این پایگاه را از آن خود کرده و قدرت خود را افزایش دهند.

لازم است در این جا اشاره کنم، آن زنانی که به طور فردی و شخصی به نقض آزادی های مدنی، از جمله حجاب اجباری اعتراض می کنند، سهم معینی در پیش رفت و غنای جنبش بالفعل زنان دارند. آن ها نیروی بالقوه جنبش زنان در ایران به شمار می روند. نیرویی که متأسفانه نادیده گرفته شده و سازمان دهی نمی شوند.

اگر جنبش زنان از درخواست های بخشی از زنان فاکتور گرفته و آن ها را طرح نکنند، در واقع آن بخش از زنان را از دست داده اند. همان طور که اگر از خواسته های اخص زنان در محل کار خود دفاع نکنیم و یا اگر در طرح مشکلات زنان در خانه هایشان تلاش نوزیم، و اگر آرزوهای زنان را در انتخاب پوشش خود نشناسیم و سازمان ندهیم، همه این زنان را گم کرده ایم. این واقعیت را نیز باید درک کنیم که اگر ما این زنان را گم کنیم، دیگرانی هستند که درخواست های آنان را دنبال کرده، آن ها را سازمان داده و نیروی خود را افزایش می دهند. در این جا به طور واضح می توان به فرصت طلبی آمریکا و طرح های چندگانه اش در به دست آوردن پایگاهی در ایران اشاره کرد.

اما مشکل، ندیدن این زنان و درخواست هایشان نیست. مشکل محافظه کاری و ترس از سرکوب رژیم درمقابل ابراز حق آزادی پوشش نیز نیست. مشکل همان مشکل قدیمی ست که هنوز سخت جانی می کند. همان

مشکلی که باعث شد کلیه سازمان های سیاسی و احزاب و حتی بسیاری از فعالین زن، بی اعتنایی مطلق نسبت به تظاهرات ضد حجاب اجباری در فردای بعد از انقلاب بهمین به عمل آورند. زن های چپ و یا دمکرات و فعال، بدون اعتراض و بدون ناراحتی، روسری بر سر گذاشتند و چادر را به خود پیچیدند و بر سر قرارهای شان رفتند و فعالیت خود را در پیش گرفتند. زن هایی که علیه حجاب اجباری به اعتراض برخاسته بودند، به لیبرال هایی ملقب شدند که تنها به فکر مو و قیافه خود بودند. گذاشتن روسری و استفاده از چادر "اهمیتی" نداشت که راجع به آن بحث شود. مسائل "مهم" به بحث گذاشته شدند!

اکنون نیز مانع اصلی در ابراز وجود این حق، همان مانع 30 سال پیش است. اکنون نیز مسائل بسیار مهم تری وجود دارند که باید ابتدا به آن ها پرداخته شوند. هرچند که امروز نسبت به آن روز، پیش رفت قابل توجهی در جنبش زنان و طرح مسائل زنان مشاهده می شود. دیگر مسائل زنان در سایه مسائل "مهم" تر قرار نمی گیرند. اما درمیان مسائل مختلف زنان، اهم فی الاهم می شود.

سوال این جاست. آیا نباید حق آزادی پوشش به عنوان اولیه ترین حق مدنی هر انسانی، به ویژه زنان شمرده شود؟ و برای نهادی کردن آن، آیا به یک پروسه طولانی کار فکری، نظری، اجتماعی، سیاسی و به ویژه کار فرهنگی عمقی نیاز نداریم؟ آیا برای شروع این پروسه بسیار دیر نکرده ایم؟

انتقال بختیار رحیمی و احمد دانش پذیر به زندان!

بختیار رحیمی عضو کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری که در روز ۲۸ تیرماه سال گذشته در پی حمله افراد مسلح به منزلش بازداشت گردیده بود پس از گذشت ده ماه از بازداشت و سپری نمودن ماهها فشار و سلولهای انفرادی سرانجام از بند 209 وزارت اطلاعات به بند عمومی 8 اندرگاه 8 زندان اوین منتقل گردید. هر چند وی همچنان در بلاتکلیفی به سر میبرد.

همچنین احمد دانش پذیر (الف-بیقرار) فعال سیاسی که در بهمن ماه سال گذشته در منزلش در تهران، توسط نیروهای لباس شخصی بازداشت و به بند 209 وزارت اطلاعات در زندان اوین منتقل گردیده بود پس سپری نمودن بیش از سه ماه شرایط غیرانسانی بند 209 سرانجام وی نیز در عین بلاتکلیفی به بند عمومی 7 اندرگاه 8 زندان اوین منتقل گردید.

* پیوندها *

سردبیر نشریه : منصور نجفی

mansour.nadjifi@telia.com

ایمیل روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن روابط عمومی سازمان

0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etehadchap.org

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

نشر بیدار

www.nashrebidar.com

نشریه انگلیسی ایران بولتن

www.iran-bulletin.org

توجه : مقالاتی که با کد "دیدگاه" مشخص میشوند، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند.

مبارزه علیه بهره‌وری؟ یا برای بهبود بهره‌وری؟

نگاهی به گفتگوی دوتن از فعالین سندیکای شرکت واحد و عباس عبدی*

تقی روزبه

در این گفتگو تأکید فعالین کارگری اساساً بر "تشکل مستقل کارگری" است، بدون توجه به هدف ضداستثمار آن، و تأکید عباس عبدی نیز اساساً بر شفاف ساختن جهت‌گیری و ماهیت هدف مورد نظر خود است تا تشکل در نزد او روشن کردن هدف و جهت‌گیری اهمیت بیشتری نسبت به خود تشکل دارد؛ وقتی هدف از مبارزه علیه استثمار سرمایه‌داری به مبارزه علیه نارسایی‌های نظام سرمایه‌داری و در شرایط خاص ما علیه پانین بودن بهره‌وری و نوع ساختار اقتصادی، به مثابه منشأ درجه اول همه مشکلات تقلیل پیدا کند، هدفی که او در این گفتگو دنبال می‌کند، آن‌گاه شعار تشکل مستقل کارگری امر قابل‌تحملی می‌شود و حتی به عنوان نیاز ضروری برای مقابله با پانین بودن بهره‌وری - بخوانید تشدید نرخ استثمار کارگران - و نیز بعنوان مؤتلفی در مبارزه علیه جناح رقیب، مور تصدیق هم قرار می‌گیرد. در واقع جدانی تشکل از مضمون و هدف‌های راهبردی همواره زمینه‌رخنه بورژوازی در میان کارگران را فراهم آورده است. کارگران اگر از همان اول بپذیرند که مبارزه آن‌ها در چهارچوب مبارزه برای بهبود دستمزدها و شرایط بردگی کار صورت می‌گیرد، در واقع بردگی مزدی خود را پذیرفته‌اند، امری که خود در تحلیل نهانی نشأت گرفته از تصدیق نظم موجود و از تقسیم جامعه به جامعه مدنی و دولت سیاسی و قراردادن عرصه اقتصاد و مالکیت در زمره قلمرو خصوصی و جامعه باصلاح مدنی است.

از سوی دیگر چنان‌که می‌دانیم مدت‌هاست که سوالاتی هم چون معنا و ماهیت تشکل‌های کارگری، رابطه آن با مبارزه ضد سرمایه‌داری و این‌که آیا دفاع از شعار تشکل مستقل - بطور عام - فارغ از ماهیت و اهدافش و این‌که در خدمت کدامین هدف و جهت‌گیری باشد، به تنهایی می‌تواند تضمین‌کننده منافع طبقه کارگر باشد یا آن‌که بدلیل خصلت عام و مسکوت ماندن رابطه اش با هدف می‌تواند مورد بهره‌برداری بورژوازی قرار بگیرد، از جمله مسائل و چالش‌هایی هستند که در بین فعالان کارگری مطرح شده‌اند و تاکنون نیز هزاران صفحه مطلب حول آن‌ها به نگارش درآمده است. در کنار این مباحثات، خیره‌شده به واقعیت مبارزه طبقاتی هم اکنون جاری، گاهی بیش از ده‌ها مطلب می‌تواند روشنی لازم را به بسیاری از ابهامات موجود و کمک به برطرف ساختن آن‌ها بی‌افکند. در واقع مبارزه نظری همواره باید بتواند معنا و مبنای وجودی خود را در پهنه مبارزات هم اکنون موجود نشان داده و بیان‌انکشاف و اوضاع و احوال آن باشد و گرنه هنوز اسیر گرداب بحث‌های تجربی و فرقه‌ای بوده و مباحثات خصلت آیینی و اسکولاستیک پیدا خواهند کرد.

نگاه به گفتگوی عباس عبدی با ابراهیم مددی و داود رضوی از فعالان سندیکای شرکت واحد از همین منظر یعنی بررسی جایگاه سیاست در مبارزات جاری - طبقاتی و میزان صحت و سقم خودبستگی مفاهیم مطرح شده در بالا دارای اهمیت است:

این گفتگو که توسط دانش‌آموختگان تحکیم وحدت و با واسطه‌گری آن‌ها ترتیب داده شده است، قبل از هر چیز پوست‌اندازی و ماهیت عمل‌کرد این تشکل دانشجویی را در روند تبدیل شدن به تشکل هم‌تراز با لیبرالیسم به نمایش می‌گذارد. در اینجا دیگر حتماً ادای سوسیال‌دموکراسی بی‌رمق ادعایی هم به چشم نمی‌خورد. و همین مسأله ائتلاف هرچه بیشتر مواضع این جریان در فاز جدید دگرذیسی خود به مثابه تسهیل‌نقاله لیبرال‌ها را در راستای انزوای نئولیبرالیسم و وطنی، به مثابه یکی از عرصه‌های مهم مبارزه طبقاتی - سیاسی برای نیروهای چپ و مدافعان برپا کردن جامعه‌عاری از شکاف و استثمار طبقاتی خاطر نشان می‌سازد. دیگر آن‌که، این‌گونه تلاش‌ها از یکسو نشان‌دهنده اهمیت روزافزون جنبش کارگران و زحمتکشانشان است که دیگر حتماً لیبرال‌ها نیز نمی‌توانند آن‌را نادیده بگیرند و پدیده‌ای است برای کنترل و سم‌پاشی به آن. سه دیگر آن‌که گفتگوی عباس عبدی نشان می‌دهد که او بعنوان نماینده هوشیار لیبرال‌ها هدف و جهت‌گیری مشخصی برای قالب‌گیری جنبش طبقه کارگر را دنبال می‌کند. آن‌ها برای نیل به این هدف خود بویژه آن‌بخش‌ها و عناصری از جنبش طبقه کارگر را مطمح نظر خویش قرار می‌دهند که حامل زمینه‌های مناسبی برای اعمال چنین نفوذی هستند.

هدف اصلی عبدی در این گفتگو، جا انداختن این ایده واهی در میان کارگران است که گویا علت اصلی همه دشواری‌ها و مصائب طبقه کارگر قبل از هر چیز به نحوه ساخت اقتصادی کشور مربوط می‌شود که موجب پانین بودن بهره‌وری و لاجرم منشأ هرگونه فقر و فلاکت کارگران است. گویی که افزایش بهره‌وری نه به معنای تشدید استثمار و شکاف طبقاتی بیشتر بلکه به معنای تخصیص ارزش افزوده جدید به کارگران است! بزعم او افزایش بهره‌وری، هدف مشترک و محور همکاری و مبارزه مشترک کارگران و کارفرمایان را تشکیل می‌دهد و بهمین دلیل این سؤال کاملاً اندیشیده شده لیبرال‌ها را در برابر ابراهیم مددی قرار می‌دهد:

"علت پایین بودن دستمزد را چگونه تحلیل می‌کنید. آیا کارفرما در حال استثمار کارگر است یا این‌که خیر. البته بسیاری معتقد به این تحلیل هستند که ساخت اقتصادی ما موجب بهره‌وری پایین است و این همه چیز را پایین می‌آورد. از حقوق کارگر تا سود کارخانه و... تحت تأثیر همین مسئله هستند. به نظر شما کدام یک از این 2 عامل، مسئله مهم‌تری تلقی می‌شود؟ دستمزد پایین یا ساخت اقتصاد و نظام بهره‌وری در ایران؟"

مراد عبدی از نظام بهره‌وری و ساخت اقتصادی، دولتی بودن اقتصاد، سوسیالیسم و بی‌مسئله‌ها، و قانون کاری است که فاقد جاذبه و انگیزه‌های لازم برای ترغیب کارفرمایان است.

البته اگر ادعای داشتن درد و مشکلات مشترک جاییافتد، آنگاه مبارزه مشترک علیه پانین بودن بهره‌وری مضمون عینی مناسبی برای همکاری طبقاتی - همکاری کارگران با دانشندگان خود فراهم می‌کند و آن را جایگزین بالندگی مبارزه طبقاتی می‌کند. روشن است که کرخت کردن حسن مبارزه طبقاتی و ادغام و آمیختن آن در مطالبات و "مبارزات بورژوازی لیبرال"، هدف اصلی عبدی و بورژوازی‌های حامی وی است.

در این گفتگو متأسفانه ابراهیم مددی و داود رضوی بجای دفاع از منافع طبقه کارگر بدام ریشه‌یابی‌های عبدی برای مشکلات کارگری باهدف جایگزین کردن بهبود بهره‌وری بجای مبارزه طبقاتی علیه نظام سرمایه‌داری و طبقه بورژوازی می‌افتند. از همین رو در برابر سؤال عبدی مبنی بر این‌که "اکنون باید پرسید که استثمار زمینه فشار بیشتر بر کارگر را فراهم می‌آورد یا توسعه نیافتگی ساخت اقتصادی و تصمیمات غلط؟" چنین پاسخ می‌دهند:

مددی: "البته می‌توان گفت توسعه نیافتگی اقتصادی تأثیر بسیاری روی متضرر شدن کارگر می‌گذارد. اگر در شرایط اقتصادی دیگری عمل کنیم شاید شرایط بهتری نیز برای کارگران فراهم شود. به عنوان مثال این مسئله می‌تواند در رابطه با سیاست‌های بانکی تأثیرگذار باشد."

عبدی که به دنبال صراحت بیشتری در پاسخ به سؤال خود است می‌پرسد، منظورتان این است که کارفرما هم متضرر می‌شود؟ مددی: بله، اما عمده فشار همواره روی کارگران است....

او در ادامه سخن خود، ایجاد تشکل‌های مستقل را بعنوان اهرم انجام چنین هدفی - جلوگیری از ضررهای ملی - مورد تأکید قرار می‌دهد.

عبدی که با دریافت پاسخ فوق‌گامی به مقصود خود نزدیک‌تر شده، هم چنان در جستجوی صراحت یافتن بیشتر جهت‌گیری است:

عبدی: ... در این مسئله که تشکیلات کارگری می‌تواند جلوی ضرر را بگیرد شکی نیست. اما سؤال من ناظر بر امر دیگری بود. مسئله این است که آیا فعالیت و تشکیلات کارگری در درجه اول علیه کارفرما است یا علیه سیاست‌های غلط اقتصادی. البته بسیاری این 2 را یکی می‌گیرند که اشتباه است چرا که می‌بینیم بسیاری از صاحبان صنایع هم به این سیستم اقتصادی معترض هستند. از این رو پاسخ به سؤال من در واقع جهت‌گیری کلی تشکیلات کارگری را نشان می‌دهد....

همانطور که ملاحظه می‌کنید این گفتگو نشان می‌دهد که برای عبدی بیش از آن‌که نفس مستقل بودن تشکل دارای اهمیت باشد، هدف آن تشکل دارای اهمیت است. از نظر او اگر مبارزه علیه استثمار به مبارزه علیه سیاست‌های غلط اقتصادی تغییر جهت بدهد، آنگاه نگرانی از تشکل مستقل، یعنی آنچه که مددی و رضوی مورد تأکید قرار می‌دهند، دیگر نیاید. امر نگران‌کننده‌ای باشد. بهمین دلیل در پی پاسخ به سخنان رضوی مبنی بر این‌که "در تمام دنیا این بحث را پذیرفته‌اند که بگ تشکیلات مستقل کارگر که بدون دخالت دولت شکل گرفته باشد، می‌تواند به کارفرما نیز کمک کند. به نظر من نبود تشکیلات مستقل نتیجه چنین وضعی است که امروز دچار آن هستیم" می‌گوید:

* دیدگاه * اسرائیل در آئینه تاریخش

اریک رولو، Eric Rouleau روزنامه نگار و سفیر پیشین فرانسه
ترجمه بهروز عارفی - از لایبای کتاب ها

در سال های دهه 1980، روشنفکران اسرائیلی شاهد آغاز دگرگونی چشمگیری بودند که با تولد نسل جدیدی از مردان و زنانی رقم خورد که نه هولاکوست (شوا)، به عبری) و نه ایجاد دولت اسرائیل را ندیده بودند. این تحول همچنین شاهد بلوغ تدریجی نخبگانی بود که از آن پس توانستند بدون هیچ عقده ای به دآوری گذشته نشستند و از اسطوره هایی که رهبران اسرائیل به صورت تابوئی اشاعه کرده بودند، خود را خلاص کنند.

این روشنفکران (تاریخ دانان، جامعه شناسان، فیلسوفان، داستان نویسان، روزنامه نگاران، سینما گران، هنرمندان و غیره) با هم رنگ نشدن با جماعت، پس از جنگ شش روزه در 1967 راه را گشودند. بدین معنی که اشغال، مقاومت فلسطینی ها، به قدرت رسیدن راست ملی گرا و مذهبی در 1977، افزودن ساکنان شهرک های استعماری و خاخام های توسعه طلب و شدت تنش ها میان روحانیون یهودی و لاتینک ها بر اختلافات بیشتر دامن زد. میشل وراثسوسکی یکی از رهبران شاخه رادیکال جنبش صلح می گوید: «مذهبیون هنگامی که از تل آویو صحبت می کنند، اغلب می گویند سودوم و گومورا، در حالی که از نگاه لاتینک ها، بیت المقدس مثل تهران آیت الله هاست».

صلح با مصر در سال 1979، امید یک مصالحه کلی را در مردم برانگیخت، ولی با تجاوز به لبنان در سال 1982، امیدها به یاس گرایید. افکار عمومی اسرائیل، این جنگ را به مثابه اولین جنگ تهاجمی اسرائیل تلقی کرد، جنگی که انگیزه اش استدلالاتی بودند که بعد ها دروغ از آب درآمدند. سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف - PLO) که مناهیم بگین و آریل شارون بدنبال انهدامش بودند، بر خلاف ادعای دولت اسرائیل، کوچکترین تحریکاتی نکرده بود. حتی ساف نشانه هایی مبنی بر تمایلش برای پیش گرفتن راه مصالحه نشان می داد. به هر حال، این سازمان موجودیت دولت یهود را به خطر نمی انداخت. در آن دوره، بسیاری از مردم اسرائیل با مشاهده شدت فوق العاده خشونت ارتش آن کشور و نیز از شمار گزاف قربانیان در بین غیر نظامیان فلسطین و لبنانی، احساس شرم کردند. نقطه اوج این اعمال، ضربه هولناک صبرا و شتیلا بود که در مقابل چشمان واحدهای ارتش اسرائیل و با آگاهی آنان رخ داده بود.

آن گاه حوادث بی سابقه ای رخ دادند: در حدود چهارصد هزار نفر در یک تظاهرات اعتراضی در تل آویو شرکت کردند؛ پانصد افسر و سرباز از خدمت فرار کردند؛ افرادی که از خدمت در ارتش خودداری کردند، ابتدا در لبنان و سپس در سرزمین های اشغالی، جنبش رفوزنیک ها* را بوجود آوردند. نظریه «پاکیزگی اسلحه ها»، که دولت یهود از زمان پیدایش به آن می بالید، بشدت آسیب دید. تاریخ دانان جوان، خواسته یا نا خواسته، این شعار را بی اعتبار ساختند. پس از آزاد ی مراجعه به اسناد رسمی در سال 1978، سی سال پس از حوادث فرار نظر، همان طوری که قانون اسرائیل اجازه می دهد، آنان کشف کردند که رفتار نیروهای مسلح یهودی، چه پیش از جنگ 1948 و چه در طول آن، با تصویر بی الایشی که تبلیغات ارانه می داد، فاصله بسیار داشت. اولین کسی که به اتکای اسناد رسمی جزوه ای منتشر کرده و در آن «هفت اصل اسطوره ای» را که طی چند دهه برای گمراهی افکار عمومی بکار رفته بود، تشریح کرد، سیمها فلایان یکی از رهبران حزب چپ گرای مایام بود (1). او تا زمان مرگش یک صهیونیست آتشین باقی ماند.

«یهودی کردن فلسطین تا آن حدی که آمریکا، آمریکایی و انگلستان انگلیسی است» کتابی که دومینیک ویدال (با همکاری سیاستمدار بوسوا) نوشته است، نتیجه گیری های گسائی را مورد بررسی و تحلیل قرار می دهد که مرتباً بنام «تاریخ دانان جدید» از آنان یاد می شود. (2).

این تاریخ دانان، نخستین پژوهشگرانی بودند که پس از ایجاد دولت اسرائیل، بررسی خود را نه مثل پیشینیان خود بر پایه اطلاعات دست دوم، بلکه بر اسناد انکارناپذیر موجود در بایگانی های هیئت دولت، ارتش، پالمخ (نیروهای ضربتی)، سازمان های صهیونیستی، یادداشت های روزانه نخست وزیر و وزیر دفاع و از جمله داوید بن گوریون متکی کردند.

این کتاب شرایطی را بررسی می کند که به جنگ علیه ارتش های عرب منتهی شد و نقش دست کم ناروشن بن گوریون را به شدت نکوهش می کند و سپس فصلی را به بنی موریس سردسته «تاریخ دانان جدید» اختصاص می دهد. کتاب به دلیل شکافی که بین تعهد یک تاریخ دان تشنه حقیقت و مواضع کنونی سیاسی متمایل به راست افراطی اسرائیل وی وجود دارد، به بنی موریس «اسکیزوفرن» لقب داده است. او سرانجام، آخرین اثر ایلان پایه، تحت عنوان «پاکسازی قومی فلسطین» را زیر ذره بین می برد. کتاب پایه چنان جنجالی - البته در پی جنجال های دیگر- برانگیخت که او مجبور شد از دانشگاه حیفا استعفا داده و برای تدریس در یک دانشگاه بریتانیا به آن کشور مهاجرت نماید.

پایه اولین روشنفکر مخالف نیست که برای فرار از ، بقول خودش، جو خفقانی که برای «طاعونین» چون او ساخته اند، مجبور به مهاجرت می شود. با وجود این، رد کردن نوشته های او امر ساده ای نیست، بویژه که او بیش از پیشینیان خود به نقل جزئیات پرداخته است. در واقع تاریخ نویس شهر حیفا به اسناد جدیدی دسترسی یافت که از شصت سال پیش در بایگانی های اسرائیل خوابیده بودند. (ونه چهل سال، همچون بیشتر همکاران پیش از او). او همچنین به آثار تاریخ نویسان فلسطینی استناد کرده است. اغلب آن ها شاهدان عینی حوادث بودند. او

عیدی: شکی نیست که امروز کارفرما نیز باید متوجه شده باشد که در نبود تشکیلات مستقل کارگری متضرر می شود چون این تشکیلات به دنبال تحقق خواسته ها و برنامه هایی است که سطح بهره وری را بالا خواهد برد

وقتی گفتگو به این نقطه می رسد،ظاهراً هر دو طرف به توافق مرضی طرفین نزدیک شده اند:ازیکسو عیدی درکسوت نماینده آگاه لیبرالها،با جلب توافق مخاطب گفتگو حول هدف و جهت گیری تشکیلاتی کارگری چاشنی خطر چنین تشکیلی را بیرون کشیده است و ازسوی دیگرمددی ورضوی به هدف خود مبنی برپدیرش ایجاد "تشکل مستقل" ازدولت رسیده اند. حالامی توان ازفوائد آن صحبت کرد ونمونه همبستگی کارگران وکارفرمایان درچین را مورد سرمشق قرارداد:

رضوی: در صورت تحقق این امر و حضور تشکیلات فراگیر و مستقل، کارگر با آگاهی کار می کند.(بگذریم ازاین که معلوم نیست آقای رضوی این اطمینان را ازکجا آورده است.چون فراوان دیده شده که کارگران با به کف آوردن سلاح تشکل مستقل آن را دوش بدوش کرده و به شلیک هم پرداخته اند!) اما اکنون مشاهده می کنیم که در بنگاه ها و مؤسسات دولتی ما کارگر معتقد است همین که سر صبح به محل کار خود آمده،خود به خود وظیفه ای که برایش متصور بوده است را انجام داده است.

عیدی: سؤال من در رابطه با این که مشکل ما در کجاست نیز ناظربر همین بحث بود؛یعنی بیگانگی کارگر با سیستم اقتصادی. البته ممکن است برخی کارگران وضع بهتری به نسبت چین داشته باشند اما آن حس را که کارگر چینی دارد، کارگر ایرانی ندارد. سرمایه داری هم که حتی سود می برد، فاقد چنین حسی است و...

ابراهیم مددی: بله. کارگر چینی به طور آگاهانه به دستمزد پایین رضای است(بله! رضایت به بردگی طاقت فرسا توسط کارگران چین آتیم بطورآگاهانه وداوطلبانه!) چرا؟چون قصد فتح بازار جهانی را دارد. اگر در ایران هم چنین حسی ایجاد شود یقیناً مردم ایران و کارگران ما برای تحقق آن مایه خواهند گذاشت(خوشا به حال آینده کارگران ایران اگرچنین حسی پیداکنند!) سابقه چنین امری هم وجود دارد، مثل 8 سال جنگ با عراق. اما اکنون به دلیل برخی برنامه و سیاست های لرزان فاقد چنین حسی هستیم.

براستی آقای مددی و رضوی در جستجوی دست یابی به کدامین حس هستند؟ حس مبارزه طبقه کارگر علیه نظام استثمار یا یافتن فصل مشترک با بورژوازی باصطلاح بخش خصوصی برای مبارزه جهت اهداف مشترک؟!

یک جمع بندی فشرده:
گفتگوی فوق به عنوان برشی از یک بحث ناظر بر مبارزه طبقاتی هم اکنون جاری چه چیز را نشان می دهد؟:

نشان می دهد: که اولاً مبارزه برای تشکل یابی را نمیتوان بطور مصنوعی از مبارزه برای هدف و جهت گیری کلی مبارزه طبقه کارگر جدا کرد. وگرنه راه برای رخنه بورژوازی هموار می گردد.

که ثانياً این مبارزه صرفاً در حوزه های خرد و کوچک مطالبات محلی و اولیه محیوس نمانده و در ابعاد کلان جهت گیری ها هم مطرح است وبهین دلیل بورژوازی بیکارنه نشسته و در تلاش است تا از هم اکنون مهر خود را بر اهداف طبقه کارگر و از جمله ماهیت و چهارچوب عملکرد تشکل های آن ها بکوبد.

وثالثاً تاچه حد تصورات والقاعات بورژوازی در میان بخشهایی از کارگران و فعالین آنها درونی شده و می تواند هم چون افساری برای به بند کشیدن مبارزه طبقاتی عمل بکند

ورابعا تاچه اندازه رها کردن این عرصه ها و واگذار کردن صحنه عمل به بورژوازی توسط فعالین کارگری و نیروهای چپ می تواند میدان را برای تاخت و تاز بورژوازی هموار کند. و این که چگونه مبارزه طبقاتی علیه بورژوازی در هر لحظه آمیزه ای جدانشدنی از مؤلفه های اقتصادی و سیاسی ونظری است که لازم است در بستر مبارزه جاری همواره مورد توجه قرار گیرد.

87-02-26-15-05-2008

.....

شهادت افرادی را جمع آوری کرده است که از جان بدر بردگان پاکستانی قومی بودند. این امر تا کنون بصورت حیرت آمیزی از طرف همکاران وی نادیده گرفته شده بود. آنان با در اثر سوء ظن یا حتی پیش و یا افتاده تر از آن، در اثر عدم آشنائی به زبان عربی، شهادت های با اهمیتی را نادیده گرفته بودند که بدلیل امتناع دول عرب برای گشودن بایگانی خود به روی پژوهشگران تا کنون، از اهمیت خاصی برخوردارند.

در تحلیل نهائی میتوان دریافت که اختلافات میان ایلان پایه و بنی مورس اساسی نیستند. پیش از هر چیزی، هرکدام از آنان تاکید می کنند که بر خلاف روایت رایج، جنگ 1948، نبرد «داوود علیه گولیات» نبود، چرا که نیروهای نظامی یهودی، آشکارا از نظر نفقات و تجهیزات نظامی برتر از دشمنانش بود. در شدیدترین زمان جنگ داخلی یهودی فلسطینی، تنها چند هزار رزمنده فلسطینی با تجهیزات ناقص وجود داشت که با داوطلبان عرب ارتش آزادی بخش فوری القواقی تقویت می شدند. همین طور، هنگامی که در 15 مه 1948، ارتش های دول عرب دخالت کردند، افراد آنان کمتر از نیروهای هاگلتا بود. تازه نیروهای هاگلتا مرتبا تقویت می شدند. علاوه بر آن، هر دو تاریخ دان تایید می کنند که ارتش های عربی در آستانه شکست (و برخی با اکراه) فلسطین را اشغال کردند و نه آن طوری که ادعا می شود «برای نابودی دولت جوان یهودی»، چرا که به ناتوانی خود در این مورد آگاه بودند. بلکه حمله آنان برای جلوگیری از این بود که اسرائیل و ماوراء اردن «تثابی» کرده و سرزمین اختصاص یافته برای فلسطینیان در قطع نامه 29 نوامبر 1947 سازمان ملل، را بین خود تقسیم کنند (طبق اظهارات آوی شلانی، تاریخ دان).

در همان فوریه 1948، سه ماه پیش از جنگ اسرائیل-عرب، بن گوریون به موشه شاروت نوشته بود که «من تردیدی ندارم که ما می توانیم سراسر خاک فلسطین را اشغال کنیم». این درست چند هفته پیش از تحویل سلاح های فراوان توسط شوروی از طریق پراگ بود. اما، این امر مانع نشد که بن گوریون بی وقفه اعلام کند که اسرائیل در خطر تهدید «هولوکاست دوم» قرار دارد.

ایلان پایه تعریف می کند که «پدر» دولت یهود سرشار از نشاط پیروزی های بدست آمده، در همان اولین هفته جنگ در یادداشت های خصوصی اش می نویسد: «ما یک دولت مسیحی در لبنان مستقر خواهیم کرد (... یکیارچگی ماوراء اردن را به هم خواهیم زد، پایتخت آن کشور را بمباران و ارتشش را نابود خواهیم ساخت (... سوریه را به زانو در خواهیم آورد (...)) و برای انتقام نیاکان مان که در عهد عتیق مورد ستم مصری ها و آشوری ها واقع شدند، نیروی هوائی ما به پورت سعید، اسکندریه و قاهره حمله خواهد کرد.

به همان ترتیب، بنی مورس و ایلان پایه افسانه ای را که رهبران اسرائیل با ظرافت پرداخته بودند، منزئزل کردند. بر پایه این افسانه، گویا فلسطینی ها بندبند فراوان مقامات مسئول و رادیوهای عربی، داوطلبانه خانه هایشان را ترک کرده اند. (برنامه های رادیویی که کاملا ساخته و پرداخته کامل دستگاه های تبلیغاتی اسرائیل است، همان طوری که نوار موجود در بی بی سی گواه آن است). برعکس، هر دو تاریخ دان، مطلبی را که از پایان سال های دهه 1950 محرز بود، تایید کردند: بدین معنی که بدین مقامات اسرائیلی بودند که با استفاده از شانتاژ، تهدید، ترور و خشونت مسلحانه برای اخراج آنان از زمین هایشان، فلسطینیان را وادار به کوچ کردند.

باوجود این، این دو تاریخ دان، در مورد محتوای این اخراج ها اختلاف سلیقه دارند. بنی مورس این امر را بخشی از «خسارات جانبی» می داند؛ او توضیح می دهد که «در زمان جنگ همچون جنگ باید رفتار کرد» و سپس با نوعی وقاحت اضافه می کند که بن گوریون می بایست اخراج ها را تا آخرین نفر فلسطینی ها ادامه می داد. آن گاه که بنی مورس صحبت از مهاجرتی می کند که زاینده جنگ بوده و نه یهودیان و نه اعراب، چنین نیتی نداشتند، ایلان پایه نشان می دهد که پاکستانی قومی برنامه ریزی و سازماندهی شده بود تا خاک اسرائیل را گسترش داده و «یهودی کردن» را اعمال کنند.

و به دلیل اولی، در حالی که رهبران صهیونیست ظاهرا نقشه سازمان ملل را پذیرفته بودند، در واقعیت آن را غیر قابل تحمل ارزیابی می کردند. پیرو چند سند موجود در بایگانی ها و نیز یادداشت های بن گوریون، تایید آن ها فقط تاکتیکی بود. مسلم است که بیش از نیمی از خاک فلسطین به یهودیان داده شد و قرار بود که بقیه به اعراب بومی تعلق گیرد، در حالی که جمعیت اعراب دو برابر یهودیان بود. با این همه - و ریشه همه دردرس ها همین جاست - به دیده آنان، سرزمین های مورد نظر برای دولت اسرائیل، برای پذیرش میلیون ها مهاجرتی که رهبران به انتقال شان به فلسطین امیدوار بودند، تنگ بود؛ بدین ترتیب، چهار صد و پنج هزار عرب فلسطینی، می بایست با 558 هزار یهودی همزیستی کنند. و در آن صورت یهودیان 58 درصد جمعیت دولت آینده یهودی را تشکیل می دادند. بدین ترتیب، صهیونیسم در خطر از دست دادن دلیل وجودی اش قرار می گرفت: پیرو فرمول حییم وایزمن، نخست وزیر بعدی اسرائیل «یهودی کردن فلسطین، به همان میزانی که آمریکا، آمریکائی و انگلستان، انگلیسی است» مورد نظر بود.

به همین دلیل است که «انتقال» اعراب بومی به خارج از مرزها (انتخاب واژه «انتقال» خود یک حسن نظر است!)، بر روح و جان رهبران صهیونیست سنگینی می کرد. و آنان در این مورد و اغلب در پشت درهای بسته به مجادلات طولانی پرداختند. بلافاصله از اواخر قرن نوزدهم، تنودور هرئسل به سلطان عثمانی پیشنهاد کرد که با اخراج فلسطینی ها زمین را برای استعمار یهود آماده سازد. در سال 1930، وایزمن تلاش کرد که حکومت بریتانیا، قدرت دارای قیومت فلسطین را به این کار قانع سازد.

در سال 1938، پس از این که کمیسیون بریتانیایی به ریاست لرد پیل پیشنهاد ایجاد خرده دولت یهود همراه با انتقال اعراب را مطرح کرد، بن گوریون در جلسه

کمیته اجرایی آژانس یهود اعلام نمود: «من با انتقال اجباری موافق هستم و این تصمیم به هیچوجه غیراخلاقی نیست». گویا فرار بود که جنگ 1948، فرصت طلایی را برای انجام طرحش در اختیار او بگذارد. بدین ترتیب که او شش ماه پیش از دخالت ارتش های عرب، با تهاجمی علیه اهالی بومی، آنها را ریشه کن می ساخت. ایلان پایه فاش می سازد که او برای نیل به این هدف، فهرستی از تمام روستاهای عرب با اطلاعات کافی در مورد وضع جمعیت شناختی و اقتصادی و نیز سیاسی و نظامی تهیه کرده بود. آژانس یهود از سال 1939 شروع به تهیه این فهرست کرد و در طول سال های دهه 1940، مرتبا آن را به روز می کردند.

ایلان پایه روش هائی را که نیروهای نظامی یهودی بکار بردند، دقیقاً بررسی می کند. مرور آن، مو بر تن آدمی راست می کند. حتی اگر این روش ها به خشونت هائی که طی پاکستانی قومی خلق های دیگر از دوران باستان به این سو، شباهت دارد. ارزیابی تاریخ دان خیلی گویا ست. در طول چند ماه، چند ده کشتار و اعدام دسته جمعی به وقوع پیوسته است؛ از یک هزار روستای [فلسطینی]، پانصد سو و یک روستا نابود شد یا دچار تغییرات شدند تا برای جذب مهاجران یهودی آماده باشند؛ یازده حوزه شهری که دارای جمعیت مختلط بودند، از اهالی عرب تخلیه شدند... در نیمه های ژوئیه 1948، به فرمان بن گوریون، همه جمعیت فلسطینی شهرهای رمله و لیده از زن و مرد، کودک و پیر که به هفتاد هزار نفر می رسیدند، بزور سرنیزه و در مدت چند ساعت رانده شدند. خاطرات اسحاق رابین که بعدها به نخست وزیری اسرائیل رسید (و در گذشته سانسور شده بود)، و در آن زمان افسر ارشد و در کنار ایگال آلون مسئول عملیات بود، شاهد این واقعت است. تعدادی از آنان، که به سوی مرز ماوراء اردن رانده شده بودند، در اثر فرسودگی و گرسنگی در راه به هلاکت رسیدند. در ماه آوریل، در یافا، پنجاه هزار اهالی عرب نیز دچار سرنوشت مشابهی شده و مجبور به فرار شدند. توپخانه ایرگون و امکان ارتکاب کشتارهای تازه تر، آنان را به وحشت انداخته بود. شخص بنی مورس نام آن را «عامل دهشت» گذاشته بود.

این جنایات بیش از اندازه غیرقابل توجیه است زیرا که بنا بر اعتراف بن گوریون، شمار زیادی از روستاهای عرب، اعلام کرده بودند که در برابر تقسیم فلسطین مقاومت نخواهند کرد و حتی برخی معاهده ترک مخاصمه با همسایگان یهودی خود بسته بودند. مثال بارز آن دهکده دیر یاسین است که به رغم وجود چنین معاهده ای، نیروهای مسلح چریکی ایرگون و لهی قسمت اعظم اهالی را کشتار کردند و پیرو گفته فلپان، این کار با موافقت ضمنی ارتش «منظم» یهودی یعنی هاگلتا انجام گرفت.

بر ملائی حقیقت درباره بی عدالتی های 1948،

«تاریخ دانان جدید» به آرمان صلح خدمت می کنند.

بین سال های 1947 و 1949، مجموعاً از 700 تا 800 هزار فلسطینی مجبور شدند راه تبعید را در پیش گیرند، در حالی که اموال و املاک آنان غصب شده بود. ویدال از زبان یک افسر اسرائیلی نقل می کند که بنیاد ملی یهود، سیصد هزار هکتار از ارضی اعراب را غصب کرده و بخش عمده آن را در اختیار کیبوتص ها قرار داد. بهتر از این نمیشد طراحی کرد: روز 11 دسامبر 1948، بندبان رای مجمع عمومی سازمان ملل متحد در مورد قطع نامه مشهور درباره «حق بازگشت»، حکومت اسرائیل برای تکمیل قانون 30 ژوئن 1948 درباره کشت زمین های رها شده، به فوریت قانونی در مورد املاک افراد غائب گذراند. این قانون غصب را عطف بما سبق ساخته و هر گونه حق مطالبه غرامت یا بازگشت به خانه های خود را از قربانیان غصب سلب کرده و آن را ممنوع اعلام می کند. به رغم معدودی از اعضای هیئت دولت اسرائیل که از قساوت پاکستانی قومی برآشفته بودند، بن گوریون که فرمان کتبی و صریح در این مورد صادر نکرده بود، هیچ عملی برای قطع یا محکوم کردن آن انجام نداد. او به نکوش چپاول و تجاوز به زنان و دختران که سربازانش مرتکب شده بودند، اکتفا کرد. البته این سربازان در مصونیت کامل از هر مجازاتی بسر بردند. بدون تردید، از همه شگفت آور تر، سکوت طاقت فرسای «جامعه بین المللی» در طول چندین دهه بود. در حالی که امکان نداشت که ناظران سازمان ملل متحد، از شقاوت های رخ داده بی اطلاع بوده باشند. از این روست که بخوبی میتوان درک کرد که چرا فلسطینی ها همچنان یادمان «نکبه» (فاجعه) را برگزار می کنند و طبیعی است که نه تجلیل از «جنگ استقلال اسرائیل»، را، همان طوری که در سالن کتاب پاریس، چندی پیش شاهدش بودیم.

در تداوم کار تاریخ نویسان جنگ، اخیراً آوی شلانی، استاد قدیمی کالج سنت آنتونی واقع در کامبریج، کتابی با عنوان «دیوار آهنی، اسرائیل و جهان عرب» منتشر کرده است. او در این اثر، بر اسطوره دیگری خط بطلان می کشد. و آن این است که گویا اسرائیل خواستار صلح بود ولی با جنگ افروزی دول عربی مواجه شد، زیرا که قصد نابودی آن کشور را داشتند. او عنوان کتابش را از دکترین زنو ژابوتینسکی به عاریت گرفته است. این پدر راست های اولترا ناسیونالیست از سال 1923 تاکید می کرد که می باید قبل از مستعمره کردن فلسطین در پناه یک «دیوار آهنی» از مذاکره بر سر صلح خودداری کرد زیرا به عقیده او، اعراب فقط منطق زور را می فهمند.

سیاستمداران و نظامیان اسرائیلی، چه از جناح چپ و چه از راست، با اتخاذ دکترین یادشده، اصولاً در عمل خواستند طرح های پی در پی صلح را بشکستند. مواجه سازند. با توجه به این که گذشت زمان به سود اسرائیل کار می کرد، با ادعای این که اسرائیل «مخاطب صلح ندارد» (همان طوری که یهود باراک مدعی شد)، رهبران این کشور هنوز منتظرند که طرف متخاصم سرانجام خسته شده و گسترش سرزمین های دولت یهودی، قطعه قطعه شدن و غیر نظامی بودن دولت احتمالی فلسطین را ببینند. دولتی که شکل موزائیکی از باتلستان های پراکنده را به خود خواهد گرفت. کتاب شلانی که چاپ انگلیسی آن در سال 2000، از کتاب های

" به شما نیاز نداریم "



پرستار دانمارکی در حال انجام خدمتی که از نظر محاسبات بازاری " اقتصادی " نیست.

احتیاج بازار و دولت بازاری به پرستار و معلم همیشه کمتر از احتیاج جامعه به این دو قشر مهم و زحمتکش است.

گزارش سازمان نجات کودک در آستانه روز مادر که در همین ستون به آن اشاره رفت، نشان داد کشورهای اسکانندیناوی و اروپا که سیستم تامین اجتماعی بهتری دارند، نسبت به سایر کشورها بهشت مادران به شمار می آید. در مقاله مربوطه در این ستون گفته شد خوشی این مادران و هزینه تامین اجتماعی این خوشی، باعث ناخوشی حامیان بازار شده و در فکرنده به نحوی بهشت را از زیر پای این مادران بیرون بکشند. این طنز نبود.

در ماه های اخیر دانمارک و سوئد شاهد درگیری پرستاران و کارفرمایان بر سر دستمزدهاست. بخش بزرگی از خدمات به مادر و کودک توسط پرستاران و کارکنان بهداشت ارائه میشود و این بخشی است که اکنون زیر ضربات تهاجم بازار قرار گرفته است.

اساساً از دهه 80 یکی محورهای سیاست بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و قدرت های دولتی حامی سرمایه حمله به بخش های بهداشت و آموزش بوده است و این سیاست در کشورهای فقیر تاکنون میلیون ها نفر را کشته است.

اما مزدبگیران شاغل در این بخش ها نیز ساکت نمانده اند، بویژه در کشورهای پیشرفته که مزدبگیران بر قدرت اتحادیه ها تکیه دارند و قوانینی را برای دفاع از حقوق خود به دولت ها تحمیل کرده اند. البته اخبار مبارزات آن ها به ندرت بازتاب پیدا میکند و به همین دلیل به نظر میرسد که گویا دمکراسی و قوانین پیشرفته در کشورهای غربی محصول رحمت و دمکرات منشی دولتمردان و صاحبان بازار است.

ولی واقعیت درست برعکس است. بیش از دو دهه است که پرستاران و پرسنل بهداشت و درمان در این کشورها مثل سایر مزدبگیران برای دفاع از حقوق خود، در مقابل دولتمردان و کارفرمایان مبارزه میکنند. در کالیفرنیا پرستاران، آرنولد شوارزنگر فرماندار مشهور ایالت را که جرات کرده و بازوی ضخیم خود را به دخترها نشان داده بود، سرچایش نشاندند. در انگلستان یک پرستار که در مقابل نماینده حزب آقای تونی بلر ایستاد و گفت رمن پرستارم، تو باز اینجا ایستاده ای؟، مبارزه ممتد پرستاران با دولت نئولیبرال را با چنان ظرفیتی به نمایش گذاشت که بیشتر رسانه های انحصاری هم که از دولت بلر حمایت میکردند، مجبور به انعکاس آن شدند.

در دانمارک در ماه آوریل امسال 100000 پرسنل پرستاری و نگهداری از مادران، کودکان و سالخوردگان دست به اعتصاب زدند. این بزرگ ترین اعتصاب در دانمارک طی ده سال اخیر بود. پرستاران و پرسنل مزبور میگفتند دستمزدها را در این بخش آنقدر پائین نگه داشته اند که مردم اشتیاق خود را به اشتغال در این حوزه از دست داده اند. کاهش پرسنل موجب انتقال فشار سنگین به پرستاران شده است که به علت جنبه انسانی شغل خود ناگزیر با تحمل مشکلات تلاش میکنند از انتقال فشار به بیماران جلوگیری کنند. به علاوه آنها استدلال میکردند بنابر گزارش اتحادیه اروپا در دهه اخیر بر شکاف بین دستمزد زنان و مردان در اروپا بطور متوسط بین 15 تا 18 درصد افزوده شده است. از آنجا که هنوز هم بخش عمده پرستاران را زنان تشکیل میدهند، بنابراین سطح پائین حقوق آنها یکی از علل شکاف مزبور است و افزایش دستمزد پرستاران باعث کاهش این شکاف میشود.

در سوئد پرسنل پرستاری اعتصاب برای افزایش دستمزد های خود را از نیمه ماه آوریل امسال آغاز کردند که هنوز ادامه دارد. این سومین

پر فروش بود (بیش از 50 هزار جلد)، به چند زبان ترجمه شده و سرانجام پس از پنج سال به زبان عبری نیز منتشر شده است. تقریباً همه ناشرین اسرائیلی آن را «بی ارزش» ارزیابی کرده بودند.

با این همه، شلایم می گوید که حقانیت جنبش صهیونیستی و دولت اسرائیل را در مرزهای 1967 آن می پذیرد. ولی توضیح می دهد که «برعکس، من از طرح استعماری صهیونیسم فراتر از این مرز، متاسفم». به استثنای چند تن، تاریخ دانان، جامعه شناسان، رمان نویسان، روزنامه نگاران، سینماگران متعلق به موج نوی روشنفکری این کشور، مانند شلایم صهیونیست نوع جدیدی هستند که به آنان لقب «پسا صهیونیست» داده اند. همه آنان اطمینان خاطر دارند که با روشن کردن حقیقت تاریخی و با شناسایی ناحقی اعمال شده نسبت به فلسطینی ها، به صلح خدمت می کنند.

برای درک سمت و سو و ابعاد این تحول که از سال 1980 شروع شد، میتوان از بررسی بوسوا که در میان «تاریخ نویسان جدید» و نیز مورخین مخالف آنان در اسرائیل انجام داده، بهره برد (4). از این وضعیت، برخی چنین نتیجه می گیرند که وجود یک دولت اسرائیل «عادی شده»، در حال صلح با همسایگانش، عمدتاً به این بستگی دارد که این روشنفکران معترض چه تاثیری بر جامعه و بویژه جهان سیاست در اسرائیل بگذارند.

یهودا لانکری، سفیر پیشین اسرائیل در فرانسه و آمریکا، این وضع را به شیوه خودش چنین تعریف می کند: « «تاریخ نویسان جدید»، حتی در منظر قاطعیت ایلان پاپه، روشنفکران حوزه تاریخ و جدان جمعی اسرائیل هانی هستند و به همان میزان، آماده کنندگان زمینه ای مطمئن تر برای شناسایی متقابل و صلح با فلسطینی ها. کار آن ها، بدون این که منبع آزاری برای اسرائیل باشد، مایه افتخار کشورشان است - و حتی بیشتر: این یک وظیفه است، تکلیفی اخلاقی، پذیرش مسئولیتی عظیم و رهانی بخش که بتواند خطوط اختلاف، روزنه های آشنی، مفید و ضروری برای پیوستن به گفتار طرف مقابل را در تاریخ واقعی اسرائیل به ثبت برساند (5)».

عنوان اصلی مقاله: *Israël face à son histoire / لوموند دیپلماتیک، می 2008 - Mai 2008 Le Monde diplomatique*
کتاب های مورد بررسی: لیست این کتاب و پاورقی هارا در سایت سازمان راه کارگر ملاحظه نمایند.

گزارش برگزار کننده دادگاه کارگران شرکت نیشکر هفت تپه

صبح امروز دادگاه اعتصابات کارگری شرکت کشت و نیشکر هفت تپه در شعبه اول دادگاه انقلاب شهرستان دزفول به ریاست قاضی اندی برگزار گردید. این جلسه با یک ساعت تاخیر از ساعت 11 صبح آغاز شد و دو ساعت و چهل و پنج دقیقه به طول انجامید.

در این دادگاه پنج فعال کارگری و یک خیر نگار به اتهام تبلیغ علیه نظام و تحریک کارگران هفت تپه به اعتصاب محاکمه شدند. دکتر وحید احمد فخرالدین از اساتید دانشگاه و از وکلایی که با مجموعه فعالان حقوق بشر همکاری دارد به عنوان وکیل هر شش متهم نیز در این دادگاه حضور داشت. همه متهمین در دفاعیات خود بر بیگناهی خویش تاکید داشته و اظهار کردند مسوولین به جای پرونده سازی علیه ما بهتر است با مافیاهای اقتصادی برخورد کنند و عوامل ورشکستگی صنایع را محاکمه نمایند.

قرار است ادامه رسیدگی به اتهامات متهمین در جلسات آینده بررسی گردد. تصویری از متهمین و وکیل مدافع اعتصابات کارگری هفت تپه به نامهای: از راست به چپ

1- محمد حیدری مهر (فعال کارگری) 2- علی نجاتی (فعال کارگری) 3- فریدون نیکو فر (فعال کارگری) 4- ابوالفضل عابدینی نصر (خبر نگار و مسوول واحد کارگری فعالان حقوق بشر) 5- جلیل احمدی (فعال کارگری) 6- دکتر وحید احمد فخرالدین (وکیل پرونده) 7- رمضان علیپور (فعال کارگری) 8- رحیم بسحاق (فعال کارگری که در مرحله باز پرسی برانگشت) (به پیوست ارسال میگردد. گفتنی است این دادگاه در حالی انجام شد که کارگران شرکت کشت و صنعت هفت تپه شانزدهمین روز اعتصاب خود را می گذراندند و همگی آنان خواستار پایان دادن به این پرونده بودند. برگرفته از سایت سازمان راه کارگر



اعتصاب بزرگ پرستاران و پرسنل بهداشتی و درمانی است که معمولاً به علت حساسیت کار خود کمتر دست از کار می‌کشند، ولی وقتی که دست به اعتصاب بزنند، معمولاً بزرگ و تأثیر گذار است. اعتصاب بزرگ قبلی پنج سال پیش و قبل از آن اعتصاب سال 1995 بود که هفت هفته به طول انجامید. بنا بر آمارها در آن دو اعتصاب مجموعاً 627000 روزکار از دست رفت. معمولاً اتحادیه‌ها اعتصاب را به نحوی سازمان می‌دهند که در موارد حساس و اورژانس، ضروری‌ترین خدمات ارائه شود. ولی مسأله این است که چگونه مزدبگیران و کارفرمایان میتوانند از نظر اقتصادی این مدت طولانی درگیری و توقف کار را تحمل کنند؟

مردم در خدمت "اقتصاد"
جنگ و گریز مزدبگیران و کارفرمایان و دولت حامی آنها در رابطه با این اعتصاب‌ها تصویر جالبی به دست می‌دهد.

مقاومت کارفرمایان در مقابل اعتصاب پرسنل بهداشتی، زیان‌های سنگینی برای جامعه دارد، اما ظاهراً در هفته‌های اول کارفرمایان زیاد زیان نمی‌کنند و حتی گفته شده اندکی هم سود می‌برند. به همین جهت در آغاز در حالی که سعی می‌کنند به کمک رسانه‌های خود افکار عمومی را علیه پرستاران بشورانند و زیان‌های ناشی از اعتصاب را به گردن پرستاران بیندازند، تا آنجا که می‌توانند به اعتصاب کنندگان و اتحادیه‌ها بی‌اعتنایی کرده و در مقابل اعتصاب مقاومت می‌کنند. این امر هم در دانمارک و هم در سوئد صادق است. پرستاران البته برای جلب همدلی مردم به هر طریق که بتوانند تلاش می‌کنند ولی فاقد امکانات رسانه‌ای کارفرمایان بوده و جدا از اکسیون‌ها برای اطلاع‌رسانی، عمدتاً بر اتحادیه‌های خود و قدرت و صندوق آن اتکاء می‌کنند.

مثلاً در سوئد حقوق یک پرستار بطور متوسط ماهیانه 25000 کرون سوند است که روزانه برابر است با حدود 1100 کرون. باید توجه داشت این رقم معدل حقوق هاست و دستمزدهای بالای عده محدودی آن را از رقم واقعی که اکثریت دریافت می‌کنند بالاتر برده است. به هر حال در طول اعتصاب پرسنل پرستاری و بهداشت حقوق خود را از صندوق اتحادیه می‌گیرند. از آنجا که مزد جبران شده از صندوق از مالیات معاف است، صندوق روزانه حدود 800 کرون برای هر روز کار می‌پردازد. با توجه به اینکه تاکنون 7200 نفر در اعتصاب بوده‌اند، روزانه 116 میلیون کرون از صندوق برداشت می‌شود. همین یک نکته اهمیت اتحادیه را در سازمان دادن مقاومت و پایداری در آن نشان می‌دهد.

البته معادل پولی که از صندوق اتحادیه برداشت می‌شود، در صندوق کارفرما که در روزهای اعتصاب دستمزد پرداخت نمی‌کند، باقی می‌ماند. بعلاوه عدم پرداخت مزایای اجتماعی را نیز باید به این مبلغ افزود. یعنی کارفرما که در این مورد دولت و یک نهاد نزدیک به دولت است روزانه

11 میلیون کرون سود می‌برد.

بنابراین دولت که اکنون در دست نئولیبرال هاست سعی می‌کند با بی‌اعتنایی، اتحادیه را خسته کرده و به تسلیم وادارد. اما این، سود، کوتاه مدت است و زیان‌های بزرگ اقتصادی در پی خواهد آمد. مثلاً هنوز هفته دوم اعتصاب سپری نشده بود، و هنوز همه مزدبگیران وارد اعتصاب شده بودند که اعلام شد 6355 عمل جراحی و 25000 معاینه به تعویق افتاده است. طبیعتاً این عمل‌ها و معاینات و معالجات به تعویق افتاده باید با اضافه کاری جبران شود و احتمالاً در حالی که نیاز بیمارم شدت یافته است. همه این‌ها البته هزینه سنگینی در بر خواهد داشت.

از طرف دیگر اتحادیه هم بی حساب عمل نمی‌کند. اولاً رئیس صندوق سندیکای مربوطه - برای ترساندن کارفرما هم شده - به روزنامه نگاران گفت ما از نظر مالی ترسی نداریم. صندوق 150 میلیون کرون پس انداز دارد. البته ما قصد نداریم همه آن را مصرف کنیم، اما فضای مانور کافی داریم.

ثانیاً برنامه ریزی اعتصاب به نحوی است که به تدریج و درست وقتی دولت نئولیبرال باید با عواقب ماجرا دست و پنجه نرم کند، اعتصاب تشدید می‌شود. قرار است دو هفته دیگر در صورت دست نیافتن به توافق، پرستاران چهار بیمارستان بزرگ دانشگاهی به اعتصاب بپیوندند. یعنی در صورت ادامه مقاومت 4000 نفر دیگر به اعتصابیون افزوده شده و سیستم بهداشتی و درمانی به کلی از پا می‌افتد.

همین نمونه ریشه خصومت سرمایه داران و دولت حامی آنها با اتحادیه‌ها را نشان می‌دهد. کار سرمایه داران و بازار بدون تضعیف اتحادیه‌ها پیش نمی‌رود. بنا بر یک قاعده عام آن‌ها مایلند مزدبگیران منفرد را بدون سپردفاعی و اتحادیه و قوانین حمایتی به بازار بفرستند و به او بگویند: تو، آزادی انتخاب داری، حالا انتخاب کن یا مزد و شرایطی که من میگویم یا بیکاری. این که پرستاران و معلمان گروه عمده قربانیان تهاجم بازار را تشکیل

میدهند بی دلیل نیست. بی‌اعتنایی بازار به سیستم بهداشتی و آموزشی که عموم مردم از مزایای آن در سطح بالایی برخوردار باشند، به خاطر آن است که اینگونه خدمات در سطح عمومی، سود فوری و قابل قیاس با بخش‌های دیگر در بر ندارد و بنابراین اگر به عموم ارائه شود، باید هزینه اجتماعی آن‌ها را بدون چشمداشت به سود فوری بپذیرفت. و این از نظر بازاریان، اقتصادی، نیست. برای مدافعان سرمایه، اقتصاد در خدمت انسان نیست، انسان در خدمت اقتصاد است. اگر کاهش عمر متوسط و افزایش مرگ و میر حتی جوانمردی و یا خارج کردن آموزش عالی از دسترس عموم، به ارقام اقتصادی بهبود یافته، بیانجامد و یک جمعیت جوان، ولی مجبور را در جستجوی کار به بازار روانه کند، بگذار مرگ و میر نوزادان بالا رود، آدم‌ها بی سواد بمانند، بیماران فقیر از درمان محروم شوند و جامعه از شر، نگهداری پیرهای هزینه‌بر بردار خلاص شود. احتیاج بازار و دولت بازاری به پرستار و معلم همیشه کمتر از احتیاج جامعه به این دو شکر مهم و زحمتکش است. در جریان اعتصاب پرستاران سوئد، یک پرستار سوئدی به نام سودابه فدوی که با توجه به نامش احتمالاً از تبار ایرانی است به یک روزنامه دست راستی گفت: بدختر من اقتصاد دان است. او ماهیانه 5000 کرون از من بیشتر می‌گیرد، این در حالی است که من هم سابقه کار طولانی تری دارم و هم درجات دانشگاهی بیشتری. او البته به دختر خود، حسودی نمی‌کرد، بلکه نمونه‌ای روشن از برخورد غیرعادلانه را در جامعه‌ای که به دلایلی از نمونه‌های استثنایی سرمایه داری بود نشان می‌داد. نمونه او در عین حال یکی از مختصات منطق بازار با به نمایش می‌گذارد:

هرچه علاقه سرمایه داران و دولت شان به پرستار و معلم کم می‌شود، به همان نسبت علاقه آنها به اقتصاد دان، افزایش پیدا می‌کند، این همانقدر در سوئد و دانمارک صادق است که مثلاً در هندوستان، و البته اساساً سعی می‌کنند نوع ویژه‌ای اقتصاد دان تربیت کنند، یعنی مشاور و مباشر سرمایه که از یک طرف از بن منکر وجود پدیده‌ای به نام تضاد بین کارفرما و مزدبگیر است، از طرف دیگر وظیفه شبانه روز اش کاهش هزینه سرمایه، عمدتاً از طریق کاهش دستمزدهاست. شاید این توصیف شامل حال دختر خاتم فدوی نباشد، در این صورت او از استثناهاست که قاعده را اثبات می‌کند.

29 اردیبهشت 1387

حکومت نظامی اعلام نشده در سطح شهر شوش و دستگیری گسترده کارگران هفت تپه

بنابیه گزارشات رسیده از شهر شوش، از شب گذشته دستور سرکوب کارگران نیشکر هفت تپه صادر گردیده و در حال حاضر در شهر یک حکومت نظامی اعلام نشده برقرار کنند.

شب گذشته انبوهی از نیروهای گارد ویژه از شهرهای خرم‌آباد، اهواز و دزفول به شهر شوش گسیل داشته‌اند این نیروها در اتوبوسها و وانت‌های گارد ویژه در نقاط مختلف شهر مستقر شده‌اند و یا در سطح شهر مشغول به گشت زنی هستند. این نیروها در نقاطی مانند مرکز شهر بازار، بازار، فرمانداری و خیابانهای اصلی شهر مسفر هستند. نیروهای گارد ویژه همچنین در تمامی نقاط ورودی شهر مسفر شدند و به محض اینکه متوجه شوند که کارگرانی را که از نقاط مختلف قصد ورود به شهر را دارند دستگیر و به نقاط نامعلومی منتقل می‌کنند. نیروهای اطلاعاتی و امنیتی از صبح امروز شروع به دستگیری گسترده کارگران در سطح شهر زده‌اند و تا به حال ده‌ها کارگر دستگیر شده‌اند. از جمله کسانی که صبح امروز در خیابانهای شهر دستگیر و به نقاط نامعلومی منتقل شدن آقایان رحیم بساق، کورش بهمنی از قسمت تراشکاری شرکت، مهران اکبری و علی شهبازی می‌باشند.

در حال حاضر جو شهر متشنج است. و کارگران علیرغم این جو رعب و وحشت در سطح شهر حضور دارند و قصد دارند تا رسیدن به خواسته‌هایشان به اعتراضات خود ادامه دهند.

بنابیه خبرهای موقتی که به دست کارگران رسیده است فرماندار دستور سرکوب کارگران را صادر کرده است و بر نحو سرکوب کارگران خود شخصاً نظارت دارد.

خواسته‌های کارگران اعتصاب کننده نیشکر هفت تپه به قرار زیر می‌باشد:
پرداخت حقوق معوقه 3 ماه اخیر

پایان دادن به پرونده سازیها و احضار فعالین کارگری به دادگاه انقلاب
برکناری مدیر عامل شرکت یعقوب شفیعی و همچنین اعضای هیئت مدیره این شرکت

برکناری رئیس حراست شرکت فردی بنام زیوداری که در سرکوب، جاسوسی و پرونده سازی علیه کارگران نقش مستقیم دارد

فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران، دستگیری کارگران که برای حقوق معوقه خود اعتراض می‌کنند را محکوم می‌کند و خواستار دخالت سازمان جهانی کار و سازمانهای حقوق بشری برای پایان دادن به سرکوب کارگران در ایران است.

فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران
اول خرداد 1387 برابر با 21 مه 2008